

جمعية خدمة المحتوى
الإسلامي باللغات



اسلام و الحاد رو در رو

فارسی

فارسي

الإِسْلَامُ وَالْإِلْحَادُ وَجْهًا لَوَجْهِ



کمیته علمی جمعیت خدمت محتوای اسلامی به زبان های گوناگون

الإِسْلَامُ وَالْإِحْتَادُ وَجْهًا لَوَجْهِ

اسلام و الحاد رو در رو

اللَّجْنَةُ الْعِلْمِيَّةُ

بِجَمْعِيَّةِ خِدْمَةِ الْمُحْتَوَى الْإِسْلَامِيِّ بِاللُّغَاتِ

کمیته علمی جمعیت خدمت محتوای اسلامی به زبان های گوناگون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

بسم الله والحمد لله و درود و سلام بر فرستاده الله و بر خاندان و اصحاب او و همه کسانی که از ایشان پیروی کنند؛ و بعد:

کتابچه‌ی «اسلام و الحاد، رو در رو» را پیش رو دارید.

کتابچه‌ی پیش رو بیانگر «طبیعت الحاد» و ایرادهای آن و تناقض الحاد با بدیهیات عقلی و فطرت بشری می‌باشد.

همچنین برخی از براهین اثبات وجود خالق سبحانه و تعالی را ارائه می‌دهد.

ما الله عزوجل را از طریق عقل می‌شناسیم؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵] «آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفریننده‌ی خویشند؟».

بر اساس عقل تنها سه احتمال موجود است که چهارمی ندارد:

نخست: اینکه ما بدون خالق آفریده شده باشیم ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ...﴾

«آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند» که این غیرممکن است؛ چون چگونه ممکن است بدون خالق، خلق شده باشیم؟

دوم: اینکه خودمان، خود را آفریده باشیم ﴿...أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ «یا خود

آفریننده‌ی خویشند؟» که این نیز محال است؛ چون چگونه خود را خلق نمودیم پیش از آنکه خلق شده باشیم؟

بنابراین با تکیه بر عقل، فقط احتمال سوم باقی می‌ماند که آیه‌ی مذکور

درباره‌ی آن سکوت کرده است، چون امری بدیهی است؛ اینکه ما خالق‌ی داریم که ما را آفریده است.

بنابراین ما الله را به واسطه عقل می‌شناسیم.
همچنین الله متعال را با فطرت می‌شناسیم.

و بر اساس فطرت خود می‌دانیم که بت‌ها و طبیعت، قدرت خلقت هستی و حتی ایجاد باکتری و انسان را ندارند و نمی‌توانند کارکردهای بدن انسان را به این شکل تنظیم کنند و چنین آفرینش دقیقی را از اتم تا کهکشان ایجاد کنند. بلکه هم بت‌هایی که کافران عبادت‌شان می‌کردند و هم طبیعتی که ملحد به آن ایمان دارد، هر دو نیازمند خالق خود هستند.

پس نه بت‌ها و نه طبیعت، حتی در امور خود هم اختیاری ندارند. و قدرت تنظیم هورمون‌هایی را ندارند که با این میزان شگفت‌انگیز درون شماست؛ و قدرت و توان ایجاد دی‌ان‌ای شامل میلیون‌ها دیتا در داخل هر سلول زنده را ندارند؛ بلکه توان ایجاد هیچ چیزی را ندارند، حتی ایجاد خودشان.

بنابراین خالق این جهان با این همه شگفتی، همان خالقِ بزرگِ دانایِ توانایِ حکیم - سبحانه و تعالی - است.

سپس این کتابچه به مناقشهٔ شبهات ملحدان و تلاش سفسطه‌گونهٔ آنان در برابر ادلهٔ عقلی و فطری نسبت به وجود خالق می‌پردازد.

یکی از مشهورترین سفسطه‌های آنان، اعتقاد به «ظهور تصادفی جهان» است؛ و این به سبب عدم فهم یا نادیده گرفتن اصل احتمالات است؛ زیرا تصادف نیز دو شرط لا ینفک دارد.

و آن دو زمان و مکان است.

تصادف مشروط به زمانی است که در آن اثر خود را پدیدار سازد.

و مشروط به وجود مادی و مکانی است که در آن مفعول خود را تولید نماید.

حال چگونه می‌توان نقشی برای تصادف در ایجاد هستی قائل شد، در

حالی که جهان ما از لازمان و لامکان و در نتیجه از عدم تصادف آمده است؟

سپس کتابچه به برخی از ادله عقلی مبنی بر ضرورت وجود دین و معنای دین و ضرورت تسلیم شدن در برابر پروردگار جهانیان و گردن نهادن به امر او می‌پردازد، زیرا تسلیم شدن در برابر الله و فرمانبرداری و اطاعت از او، همان حقیقت دین است.

شما در برابر پروردگارتان فروتنی می‌کنید و خالق و رازق خود را و کسی را عبادت می‌کنید که با منت‌ها و نعمت‌ها و هدایت، بر شما منت نهاده است. پس عبادت، حق الله بر بندگان اوست؛ زیرا او سبحانه و تعالی است که ما را سرشته و زنده نموده و روزی و هدایت عطا کرده و پیامبرانش را به سوی ما فرستاده تا ما را بیازماید و مورد ابتلا قرار دهد که کدامیک از ما نیکوکارتریم؛ بنابراین عبادت حق الله بر ما می‌باشد:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾

[الملک: ۲] «[همان] ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است؛ و او پیروزمندِ بخشنده است».

این کتاب در بخش دیگر، به ارائه ادله‌ای مبنی بر صحت اسلام و بیان این حقیقت می‌پردازد که الله متعال از انسان‌ها دینی جز اسلام را نمی‌پذیرد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل

عمران: ۸۵] «هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است».

بنابراین اسلام همان دینی است که الله همه پیامبرانش را با آن فرستاده است. و ویژگی اساسی اسلام آن است که: معنای تسلیم شدن در برابر الله و عبادت او به یگانگی را داراست.

و اسلام کامل‌ترین شریعتی است که به تسلیم شدن در برابر الله فرا می‌خواند.

و آن تنها دینی است که به سوی توحید خداوند فرا می خواند، همان توحیدی که همه پیامبران با آن آمدند.

زیرا همه پیامبران اعتقاد توحیدی داشتند، اگر چه شرایع شان مختلف بود. الله تعالی می فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵] «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که [به مردم بگوید]: معبودی [به حق] جز من [= الله] نیست؛ پس تنها مرا عبادت کنید».

و امروزه بر این توحید، هیچ دینی جز اسلام روی زمین باقی نمانده است، در حالی که همه منتسبان به دیگر شرایع، کم یا زیاد گرفتار شرک شده اند؛ زیرا پس از مرگ پیامبران و پس از مردم را با توحید ترک نمودند، مردمان به مرور زمان دچار شرکیاتی شدند و امروز هیچ دینی جز دین اسلام بر آن توحید خالصی که پیامبران آوردند، باقی نمانده است.

در نهایت این کتاب با بیان این مساله چگونه انسان می تواند مسلمان شود و معنای اسلام و ضرورت آن به پایان می رسد.

اسلام به همه پرسش های وجودی که در ذهن هر انسانی می گذرد، پاسخ گفته است؛ اینکه از کجا آمده ایم و چرا اینجا در این جهان هستیم و به کجا می رویم؟ اسلام به همه این پرسش ها در یک آیه از قرآن پاسخ داده است. الله سبحانه و تعالی می فرماید:

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۲۲] «و چرا معبودی را

عبادت نکنم که مرا آفریده است و [شما نیز] به سویش بازگردانده می شوید؟».

از کجا آمده ام؟ الله مرا آفریده است: ﴿...الَّذِي فَطَرَنِي...﴾.

و به کجا در حال رفتنم؟ به سوی الله می روم تا در برابر معلم محاسبه

شوم: ﴿...وَالِيهِ تُرْجَعُونَ﴾.

برای چه به این دنیا آمده‌ام؟ برای عبادت الله و برای آنکه آزموده شوم. چرا الله را عبادت می‌کنم؟ طبیعی است که کسی را عبادت کنم که مرا آفریده است و این طبیعت رابطه میان بنده و پروردگار اوست که بنده پروردگارش و خالقش را عبادت کند. ﴿...وَمَا لِي لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي﴾.

تنها یک آیه، مهمترین سه پرسشی را پاسخ داده که بشر در پاسخ به آنها حیران مانده است.

﴿وَمَا لِي لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۲۲] «و چرا معبودی را عبادت نکنم که مرا آفریده است و [شما نیز] به سویش بازگردانده می‌شوید؟». اسلام، شریعت الله برای جهانیان است.

و اسلام یعنی بنده خود را به الله تسلیم کند، در برابر او فروتن باشد و تحت اطاعت و فرمانبرداری او باشد و به خالق و مولایش معترف باشد. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى...﴾ [لقمان: ۲۲]
«هرکس [خالصانه] به الله رو کند و نیکوکار باشد، به راستی که به محکم‌ترین دستاویز چنگ زده است».

بنابراین اسلام یعنی به جا آوردن بندگی الله در هر امر کوچک و بزرگی در زندگی؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [۱۶۲-۱۶۳] «بگو: بی‌تردید، نمازم و قربانی‌هایم از تو و من و زندگی و مرگم همه برای الله - پروردگار جهانیان - است. [همان ذاتی که] شریکی ندارد؛ و به این [عبادت الله به یگانگی و خالصانه] دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمان [از این قوم] هستم».

نمازم و دیگر عباداتم و زندگی و مرگم برای الله پروردگار جهانیان است؛ یعنی: هر کاری که انجام می‌دهم، برای الله است؛ چنانکه برای الله نماز می‌گزارم، برای الله از پدر و مادرم اطاعت می‌کنم، درس می‌خوانم و آموزش می‌بینم تا برای الله به مردم سود برسانم؛ و می‌خواهم تا فردا قوی باشم و توان انجام کارهایی را داشته باشم که الله مرا به آنها امر نموده است.

و این بندگی الله در همه کارهاست؛ و این از مهمترین مظاهر و نشانه‌های تسلیم بودن در برابر الله متعال است.

پس نیاز معرفتی، نیاز به شناخت مهمترین مسائلی است که ذهن ما را به خود مشغول کرده است و تنها اسلام است که می‌تواند این نیاز را برطرف نمود. در حالی که الحاد برای انسانی که می‌داند به دنیا آمده تا بمیرد، کافی نیست. این کتاب همچون یک وعده غذایی علمی و عقلی در رابطه با اشکالات الحاد و برخی از دلایل درستی اسلام است.

و این وعده غذایی معرفتی در قالب پرسش و پاسخ می‌باشد.
با برکت الله آغاز می‌کنیم.

۱- الحاد به چه معناست؟

پاسخ: الحاد عبارت است از: رد اعتقاد به هرگونه نیروی غیبی. ملحد، خالق و پیامبران و برانگیخته شدن پس از مرگ را انکار می‌کند.

۲- ایرادی که از الحاد می‌گیرید چیست؟

پاسخ: الحاد نیازمند ایمانی بسیار بالاتر از ایمان دینی است.

اما ایمان بر پایه‌ی فرض‌های متوهمانه و خیالاتی اشتباه؛ برعکس ایمان دینی که بر پایه‌ی بدیهیات فطری و قطعیتی است که با چشمان خود آنها را

رصد می‌کنیم و بر مبنای اولیات عقلی و براهین شرعی است.

حتی اگر قصد ملحد شدن داشته باشید، باید همه‌ی این موارد را تصور و تخیل کنید:

الف - هیچ به هیچ افزوده شده و چیز بسیار بزرگی از آن شکل گرفته است ..
جهانی شگفت انگیز در اوج زیبایی و دقت و چارچوب‌های اعجاب انگیز.
ب - تصادف به پیدایش چارچوب‌های اعجاب انگیز و قوانین ثابت فیزیک
انجامیده که جهان از آن شکل گرفته است؛ در حالی که مکان و زمان دو شرط
تصادف هستند و جهان از لامکان و لازمان آمده و در نتیجه از عدم تصادف
شکل گرفته است!

ج - بی‌نظمی و محیط زمین در دوران‌های نخستین، زندگی و باکتری‌ها و
انسان را پدید آورده، در حالی که عقل بشری در اوج قدرت خود، اکنون
نمی‌تواند ساده‌ترین جلوه‌های حیات را پدید آورد.

د - همه‌ی ارزش‌های اخلاقی که اکنون درستی آن را پذیرفته‌ایم و بیشتر
آنها در سمت و سویی کاملاً متضاد با ماده در حرکت است، از تولیدات و
منتجات ماده است؛ زیرا اساسیات اخلاقی به مثابه‌ی نوعی هزینه مادی و در
ترازوی مصلحت دنیایی چیزی جز زیان نیست.

شما باید به همه‌ی این محالات عقلی ایمان بیاورید تا وارد عرصه‌ی الحاد شوید.
هـ - در الحاد، هیچ مستند عقلی و مادی وجود ندارد که مانع از کشتار
همه‌ی مردم زمین باشد.

زیرا جهان مادی چیزی به نام درست و نادرست نمی‌شناسد.
بنابراین از منظر الحادی، کشتار همه‌ی مردم زمین با زنده نگاه داشتن آنان
یکسان است.

پس مبنای الحاد نیز ایمان است، اما ایمانی بی‌اثر از علم یا نقل یا عقل یا اخلاق.

۳- دلیل وجود خالق چیست؟

پاسخ: دلایل در این زمینه بسیارند؛ اما به دو دلیل بسنده می‌کنیم:

۱- دلیل ایجاد.

۲- دلیل عنایت و استواری (محکم کاری و دقت آفرینش).

۴- دلیل ایجاد به چه معناست؟

پاسخ: دلیل ایجاد به این معناست که:

هر چیز مُحدثی - یعنی هر چیزی که پس از آنکه وجود نداشته، به وجود آمده - نیازمند یک مُحدث، یعنی بوجود آورنده است.

و اینگونه دلایلی بی‌شمار برای وجود خالق سبحانه و تعالی خواهیم داشت. بنابراین هر ذره‌ای در این جهان، دلیلی است بر خالق؛ چون همه چیز مُحدثی که به وجود آمده، دلیلی است بر خالق به وجود آورنده.

و چون در وجود تامل کنید، متوجه می‌شوید که عارضی و متغیر است و دائمی یا ازلی نبوده و در نتیجه خودکفا نیست؛ و این باعث می‌شود با عقل خود به قطعیت دریابید که خالق دارد؛ و به دنبال آن، صرفاً تامل در عالم، نگاه شما را متوجه به وجود آورنده آن می‌گرداند.

برای همین اساس آیات قرآن که نگاه‌ها را به عالم و موجودات اطراف ما جلب می‌کنند، بسیار زیادند؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ اَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا

يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱] «[ای پیامبر، به مشرکان] بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چه [نشانه‌ها] است و [لی همه] نشانه‌ها و هشدارها، برای گروهی که ایمان نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد».

و الله تعالی می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ﴾ [الروم: ۸] «آیا با خود نمی‌اندیشند که الله آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آنهاست، جز به حق و برای مدت معینی نیافریده است؟ بی‌تردید، بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان [در قیامت] باور ندارند».

و الله تعالى می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...﴾ [الأعراف: ۱۸۵] «آیا در فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه الله آفریده است نمی‌نگرند».

پس هر چه مُحدث است (نبوده و سپس ایجاد شده) دلیل آشکاری بر موجد یا بوجود آورنده می‌باشد.

۵- دلیل عنایت و اتقان به چه معناست؟

پاسخ: دلیل عنایت و اتقان به این معناست که:

مطلقاً هر چه در این جهان وجود دارد، از کوارک‌ها - که ریزترین جرم مادی رصد شده هستند و بنیان اتم را شکل می‌دهند - تا کهکشان‌ها، دارای سطحی از پیچیدگی کارکردی است.

یعنی وظیفه‌ی مخصوص و معین به خود را پیش می‌برد.

و هرگونه پیچیدگی کارکردی در طبیعت، یک مرحله‌ی اضافه بر صرف وجود است. زیرا وجود داشتن یک مرحله است.

و پیچیدگی درون یک چیز موجود، مرتبه‌ای است زائد بر مجرد وجود.

و هر چه پیرامون شما وجود دارد، به شکل خاص برای انجام یک وظیفه معین طراحی شده است.

بنابراین هر چه اطراف شماست، دارای یک پیچیدگی عملکردی است.
و این پیچیدگی عملکردی خود دلیل صنع و ایجاد است.
بنابراین قطعاً باید به وجود آورنده‌ای باشد.
«چراغ» یک مثال برای این پیچیدگی کارکردی است.
چنانکه لامپ برق از این اجزا تشکیل شده است:
۱- رشته تنگستن.

۲- سیم سربی که برق را به رشته تنگستن می‌رساند.

۳- گاز پایدار: این گاز رشته تنگستن را حفظ می‌کند و به رشته و برق واکنش نشان نمی‌دهد.

۴- شیشه: مانع از ورود هوا یا خروج گاز پایدار می‌شود، وگرنه رشته خواهد سوخت.

۵- پایه لامپ: لامپ را به منبع برق وصل می‌کند و مسیر ورود جریان برق است.

این لامپ برقی دارای یک سیستم پیچیده است که نمی‌توان ساده‌اش کرد؛ و این خود یک دلیل عقلی بدیهی مبنی بر ایجاد دقیق و متقن آن می‌باشد.
کسی که ساختار پیچیده و استوار لامپ را نفی می‌کند یا ظهور آن را تصادفی می‌پندارد، باید برای این فرض و پندار ارائه‌ی دلیل کند!

آنکه این لامپ را ساخته است، کاملاً معنای برق و جریان آن و فایده لامپ و حساسیت رشته لامپ را می‌داند؛ لذا وجود لامپ دلالت آشکاری دارد بر اینکه یک سازنده متقن دارد؛ و یک امر تصادفی به صرف آنکه لامپ‌های گوناگونی دقیقاً به این شکل وجود دارند، نیست!

در همین سطح از استدلال عقلی درمی‌یابیم که چیز پیچیده‌ای از نظر عملکرد - مانند انسان - یک به وجود آورنده و سازنده دارد.

لامپ از پنج جزء تشکیل شده است...

حال آنکه هر سلول انسان از چهار میلیارد جزء تشکیل شده است.

چهار میلیارد «دستور العمل» که عملکرد موجود زنده را شکل می‌دهند؛ و آن را کد ژنتیکی یا ژنوم یا دی‌ان‌ای می‌نامند. این دستور العمل‌ها در هسته هر سلولی از سلول‌های شما هستند.

حال اگر گمان می‌کنید که ۵ جزء تشکیل دهنده لامپ سازنده دارد و شما سازنده‌ای ندارید، این مشکل شماست.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵] «آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفریننده خویشند؟».

به طور مطلق هرچه در اطراف شما هست، دارای پیچیدگی است؛ و مطلقاً چیزی در طبیعت و در اتم و در افلاک و در بدن شما نیست که سطحی از پیچیدی عملکردی نداشته باشد.

زیرا پیچیدگی عملکردی و عملکرد هر اتم و هر مولکول، از مواردی است که در هر چیزی در این هستی موجود است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [البقرة: ۱۶۴] «به راستی، در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گذر شب و روز و کشتی‌هایی که برای بهره‌برداری مردم در دریا روانند و آبی که الله از آسمان نازل نموده است که با آن زمین را پس از مردنش [و نابود شدن گیاه آن] زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن پراکنده است و [همچنین] در تغییر مسیرِ بادها و ابرهایی که در میان آسمان و زمین به خدمت [انسان] گماشته

شده‌اند، برای کسانی که می‌اندیشند، نشانه‌هایی [واضح از قدرت پروردگار] است». آیات در این باره بسیار است؛

و تنها آنکه از عقل و خردش استفاده کند، پند می‌پذیرد:

﴿...وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۷] «و جز خردمندان کسی پند

نمی‌گیرد».

بنابراین آنکه از عقل خود استفاده کند و در وجود تأمل نماید، (دلیل ایجاد) و به دقت و عملکرد موجودات بیندیشد و عمیق شود (دلیل عنایت و اِتقان) قطعاً و عقلاً به صحت و درستی ایجاد کننده پی می‌برد.

۶- اما چرا انسان و دیگر موجودات زنده، از موجودات ابتدایی بسیار ساده به وجود نیامده باشند؟

پاسخ: اینجا دو مشکل پیش می‌آید:

چالش نخست: حتی یک دلیل مبتنی بر رَصَد و مشاهده وجود ندارد که دال بر انتقال یک نوع از موجودات زنده به نوع دیگر باشد، چه رسد به جهش فرضی بزرگی مبنی بر شکل گرفتن انسان از موجودات زنده ابتدایی.

پس چگونه ملحد می‌تواند با این فرض معدوم عاری از هر دلیل روشن و آشکاری ایمان بیاورد و سپس استدلال عقلی دینی ما را رد کند؟

چالش دوم: بر اساس نظریه حدافل ژن‌ها (Minimum gene set concept) هیچ موجود زنده‌ای هرچقدر ساده باشد، نمی‌تواند کمتر از دویست ژن داشته باشد. و حدافل ژن‌ها عبارت است از میزانی از ژن‌ها که هیچ موجود زنده‌ای بدون آنها نمی‌تواند زنده باشد.

بنابراین اگر تعداد ژن‌ها حتی یک ژن کمتر از این حدافل باشد، موجود زنده نخواهد بود.

ژن یک رشته حاوی دستور العمل‌هایی است که بیشترین کدهای وراثتی را در بر دارند و داده‌ها را در خود نگه می‌دارند.

پس اینجا حداقل ژن‌هایی وجود دارد که برای حیات ضروری است. مجموعه‌ای از این ژن‌ها اطلاعات مربوط به انرژی را در خود دارند - زیرا هیچ موجود زنده‌ای بدون انرژی نمی‌تواند زنده باشد - و مجموعه‌ای دیگر از ژن‌ها اطلاعات مربوط به غذا را در خود دارد؛ و ژن‌هایی دیگر اطلاعات مربوط به تولید مثل؛ و دیگر ژن‌ها اطلاعات مربوط به عملکردهای اساسی حیات و به همین ترتیب ژن‌ها یا اطلاعات متفاوت می‌باشند.

دانشمندان حداقل ژن‌های ضروری برای حیات را محاسبه کردند و به این نتیجه رسیدند که این تعداد نمی‌تواند کمتر از دویست ژن باشد.

مؤسسه کریگ وینتر (Craig Venter) به این نتیجه رسیده که حداقل ژن‌ها نمی‌تواند کمتر از سیصد و هشتاد و دو ژن باشد.^۱

دانشمندان به این پی برده‌اند که مایکوپلازما (Mycoplasma) که مطلقاً ریزترین موجود زنده بر روی زمین است، دارای ۴۶۸ ژن می‌باشد.

اگر قضیه فقط ماده باشد و جهان تنها یک سیستم مادی باشد، برای رسیدن از هیدروژن به انسان، باید از صفر ژن شروع کنیم!

اما علم به ما می‌گوید که چیزی به نام صفر ژن یا یک ژن یا حتی صد ژن وجود ندارد. علم می‌گوید: ما به مجموعه‌ی بزرگی از اطلاعات به عنوان حداقل اطلاعات، نیاز داریم، وگرنه از همان آغاز موجود زنده‌ای پدیدار نمی‌شد. بنابراین در طبیعت چیزی به نام موجودات ابتدایی نداریم، بلکه همه

۱- J. Craig Venter Institute (JCVI) conducted a study to find all the essential genes of *M. genitalium* through global transposon mutagenesis. As a result, they found that ۳۸۲ out of ۴۸۲ protein-coding genes were essential.

منظومه‌های طبیعی آغازی شگفت انگیز و مستقل دارد!
این شگفتی در نظام اطلاعاتی که پیش از ظهور هر موجود، برای آن دستور العمل‌ها را می‌نویسد، همواره مانعی خواهد بود در برابر الحاد و منکران آفرینش الهی.

شما در برابر چهار میلیارد دستور العمل خاص قرار دارید که در هسته هر سلولی از سلول‌های‌تان قرار دارد که کارشان تعیین وظایف حیاتی دقیق هر سلول است.

ملحد چنین تصور می‌کند که موجوداتی ابتدایی بوده‌اند که از صفر ژن آغاز شده‌اند، اما نظریه حدافل ژن‌ها پایانی بود برای این تخیل.
پس موجودات زنده از همان آغاز با نوعی پیچیدگی عملکردی ظاهر شده‌اند و اگر این پیچیدگی نبود هرگز پا به عرصه وجود نمی‌گذاشتند.

۷- چه مثال‌هایی می‌توانید برای دلیل عنایت و اتقان بیاورید؟

پاسخ: مثال‌ها برای این دلیل بی‌شمار است.

و همه کتاب‌های زمین نیز برای آن کافی نیست.

﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ

كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [لقمان: ۲۷] «اگر [همه] درختان روی زمین قلم شود و دریا [مربک گردد] و هفت دریای دیگر به یاری‌اش بیاید [تا دانش الهی را بنویسند]، سخنان الله پایان نمی‌یابد. بی‌تردید، الله شکست‌ناپذیر حکیم است».

هر ذره‌ای در این جهان دلیلی است بر عنایت (الهی)، چه امروز به این حقیقت پی ببریم و چه فردا از این حقیقت آگاهی یابیم.

الف - مثلاً انسولین - هرمون هضم گلوکوز - توسط پانکراس و دقیقاً به همان میزانی که شکر مصرف کرده‌اید، ترشح می‌شود.

ب- قدرت پمپاز خون توسط قلب با نیرویی که عضلات برحسب تلاش فرد نیاز دارند، برابر است.

ج- دریچه‌های معده، برای این هستند که غذا به دهان برنگردد و باعث اذیت و آزار نشود.

د- دریچه‌های پایان روده بزرگ برای این هستند که لباس در هر لحظه کثیف نشود.

ه- استخوان جمجمه در آغاز سفت نیست تا به آسانی و کاملاً مطمئن از شکم مادر خارج شوید، چون در غیر این صورت بدون شکستگی از رحم خارج نمی‌شد؛ و این استخوان‌ها کاملاً رشد نمی‌کند مگر بعد از رشد کامل مغز.

و- همه رشته‌های عصبی (آکسونها) که پیام‌های الکتریکی را منتقل می‌کنند با یک پوشش عایق شده‌اند - کاری که ما با سیم‌های برق می‌کنیم - تا آنکه پیام‌های الکتریکی پراکنده نشوند یا باعث آزار شما نگردند.

ز- الکترون با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه به دور هسته می‌چرخد و گرنه به سبب قدرت جاذبه، با هسته دارای بار مثبت، به سوی هسته سقوط می‌کرد و جهان پیش از آنکه آغاز شود فرو می‌پاشید؛ و این سرعت، سرعت ایده آل برای شکل‌گیری اتم است.

ح- هنگامی که دو هسته هیدروژن با یکدیگر همجوشی می‌کنند 0.007% از حجم هیدروژن تبدیل به انرژی می‌شود؛ و اگر این حجم به جای 0.007% ، 0.006% بود، پروتون با نوترون همجوشی نمی‌کرد؛ و در آن صورت جهان تنها هیدروژن بود و دیگر عناصر شکل نمی‌گرفتند؛ و اگر این جرم به جای آنکه 0.007% باشد، 0.008% می‌بود، این همجوشی بسیار سریع رخ می‌داد و باعث می‌شد هیدروژن فوراً از جهان ناپدید شود که در این صورت حیات غیر ممکن می‌شود؛ بنابراین، این عدد باید بین 0.006% و 0.008% باشد.

ط - جرم الکترون (Electron mass) تنها 0.0005 ٪ از جرم نوترون (Neutron mass) را تشکیل می‌دهد و این جرم، جرم استاندارد برای شکل گیری هسته است.

ی - غنچه‌ها بعد از بیرون آمدن مستقیماً به سوی منبع نور روی می‌گردانند و ریشه‌ها رو به پایین حرکت می‌کنند. غنچه‌ها نسبت به نور به شدت حساسند و همه اطلاعاتی که برای عملکرد خود به آن نیازمند هستند، به صورت دستورالعمل در داخل بذر دارند. همچنین هورمون‌هایی رشد عمودی و جانبی گیاه و همچنین جهت ریشه‌ها را کنترل می‌کنند؛ و همه اینها به صورت کدهایی در داخل بذر موجود است.

ک - در حالی که میوه خوشمزه را می‌خورید و بذر خشک بی‌مزه آن را دور می‌اندازید، با این کار به میوه اجازه می‌دهید که ژن‌های خود را منتقل کند. میوه طعم خوشمزه خود را به شما می‌دهد در حالی که ژن‌های خود - یعنی اصل حیاتش را - در دل بذر خشک محکم خود جا داده که اصلاً برای شما جذاب نیست؛ و همین که این بذر را به زمین بیندازید، در صورت مهیا بودن شرایط مناسب، شروع به تشکیل یک درخت میوه می‌دهد که دارای تنه و شاخه و ریشه است؛ و همه اینها در گیاهانی رخ می‌دهد که چیزی را درک نمی‌کنند.

ل - چه کسی این داده‌ها را در آن میوه کر و لال فراهم ساخته و اندازه شکر آن را چنانکه شما دوست دارید، تنظیم کرده است؟
و چه کسی بذر آن را نامقبول و بی‌لذت قرار داده، تا به آن بی‌میل باشید و دورش بیندازید؟

و چه کسی این بذر را از کدهای وراثتی کافی پر کرده تا گیاهی جدید با همه جزئیات و وظایفش آفریده شود؟

م - اخیراً مشخص شده که لختی یا اینرسی (Inertia) که در سایه آن

زندگی می‌کنیم، نتیجه جرم کل جهان است.

اما معنای لختی یا اینرسی چیست؟

اگر سوار خودرو شوید و ناگهان توقف کند، چه اتفاقی رخ می‌دهد؟

به جلو پرتاب می‌شوید! اینطور نیست؟

این همان لختی یا اینرسی است.

اگر اینرسی در دنیای ما کمتر از چیزی بود که اکنون هست، کمترین نسیمی می‌توانست صخره‌ها را به حرکت در آورد. در چنین دنیایی ما همواره در معرض سقوط هر چیزی از هر نوعی قرار داشتیم!

و اگر اینرسی بیشتر از این چیزی بود که اکنون هست، حتی نمی‌توانستیم انگشتان خود را تکان دهیم.^۱

قدرت اینرسی یا لختی وابسته به جرم است.

چیزی که فیزیکدانان را به تعجب واداشته این است که: جرم کهکشان راه شیری یعنی کهکشانی که منظومه شمسی ما در آن قرار دارد، تنها به نسبت ۰/۱ در میلیون در تنظیم اینرسی دخیل است، در حالی که جرم زمین در تنظیم اینرسی سهمی جز ۰/۰۰۱ در میلیون ندارد.

پس اینرسی ایده‌آلی که با نتایج آن زنده‌ایم و از خلال آن همه فعالیت‌های خود را انجام می‌دهیم، نتیجه مجموع انرژی کل جهان روی هم است.

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ۖ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷] «ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آنهاست، بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کسانی است که کفر ورزیده‌اند. پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند از آتش [دوزخ]!».۱

۱- Nature's Destiny: How the Laws of Biology Reveal Purpose in the Universe, Michael Denton.

و هرچه دامنه‌ی علم گسترده‌تر شود، عجایب حکمت و ظرافت‌های خلقت آشکارتر می‌گردد!^۱

ن - اگر به چشم بیردازیم چگونه خواهد بود:

نعمتی که نمی‌توان بر آن قیمت گذاشت:

﴿أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ﴾ [البلد: ۸] «آیا دو چشم برایش قرار ندادیم؟»

دقت چشم‌ها معدل پانصد و هفتاد و شش مگاپیکسل است.

و چشم، حاوی شفاف‌ترین عدسی در دنیاست.

و مساحت حجم سلول‌های گیرنده‌ی نور در شبکیه، از نیم میلی‌متر مربع بیشتر نیست؛ و با همین حجم، ده‌ها میلیون درجه‌ی رنگ را با ابعاد گوناگون آن تشخیص می‌دهد. برآستی این اعجاز و آفرینش شگفت انگیز الهی است.

هنگامی که به چیزی در روبروی‌تان نگاه می‌کنید و نور به شبکیه‌ی چشم برخورد می‌کند، در همین لحظه چند فرایند شیمیایی پیچیده رخ می‌دهد که در نهایت، یک جریان الکتریکی را ایجاد می‌کند؛ و این جریان از طریق شبکیه‌ی چشم‌های شما از طریق رشته‌های عصبی به مغز می‌رسد و در این هنگام مغز به تفسیر این جریان الکتریکی پرداخته و آن را دیدن تفسیر می‌کند. گویا مغز از پیش یک دایرة المعارف کامل در اختیار دارد که از طریق آن جریان الکتریکی رسیده به آن را، به دیدن آنچه در برابر شما هست، تبدیل می‌کند.

چیزی که اگر به آن بیندیشید واقعا شگفت انگیز است!

تصور کنید: مغزی را که در داخل یک صندوق استخوانی تاریک - جمجمه - قرار دارد.

۱ - مایکل دانتون در کتابش تحت عنوان «قدر الطبيعة» به مناقشه‌ی این مسئله پرداخته است. این کتاب به عربی ترجمه شده و توسط دار الکاتب چاپ شده است.

به مغز چیزی جز جریان‌های الکتریکی نمی‌رسد.

اما مغز چطور این جریان‌ها را به دیدن تفسیر می‌کند؟

چگونه به شما دیدن می‌دهد؟

این اعجاز در یک لحظه رخ می‌دهد، به مجرد اینکه چشمان‌تان را باز کنید

و نگاه کنید!

همین مسئله درباره شنیدن نیز رخ می‌دهد:

امواج صوتی به پرده گوش می‌رسد و این پرده، امواج را به حرکت مکانیکی

تبدیل می‌کند، سپس این حرکت مکانیکی از طریق سه استخوان بسیار کوچک

که درون گوش میانی قرار دارد، به گوش داخلی منتقل می‌شود و آنجا به

جریان الکتریکی تبدیل می‌شود.

این جریان الکتریکی اکنون از گوش داخلی به مغز منتقل می‌شود، تا مغز

این جریان‌های الکتریکی را به صدا تبدیل کند و شما صدا را بشنوید!

همه این فرایند نیز در کمتر از کسری از ثانیه رخ می‌دهد:

﴿وَاللّٰهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ

وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [النحل: ۷۸] «[ای مردم]، الله شما را از شکم

مادران‌تان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و گوش و چشم و دل

[= عقل] برای‌تان پدید آورد [تا قدرت‌های الهی را درک کنید]؛ باشد که سپاس

گزارید».

تصور کنید که در هر لحظه هزاران سیگنال الکتریکی از چشم و گوش و از

طریق لمس و چشیدن و بوییدن و از سوی اعضای مختلف بدن به مغز می‌رسد،

تا مغز با دقتی بسیار عجیب همه این سیگنال‌ها را از هم تشخیص دهد.

﴿هٰذَا خَلَقَ اللّٰهُ فَأَرْوٰنِي مَادًّا خَلَقَ الَّذِيْنَ مِنْ دُوْنِهٖۙ بَلِ الظَّالِمُوْنَ فِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ﴾

[لقمان: ۱۱] «این آفرینش الله است؛ اینک [ای مشرکان]، به من نشان دهید کسانی

که غیر از او هستند [و شما آنها را عبادت می کنید] چه آفریده اند؟ بلکه ستمکاران [مشرک] در گمراهی آشکارند».

﴿...صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ﴾ [النمل: ۸۸] «این، آفرینش الهی است که هر چیزی را محکم [و استوار] پدید آورده است. بی تردید، او به آنچه می کنید آگاه است».

کیست که بتواند تنها یک نعمت از نعمت های الله را در شمار آورد؟ در هر مفصلی در بدن تان بیندیشید و در هر استخوانی که این مفصل ها به شما اجازه حرکت دادنش را می دهند!

در مفاصل نرم و لغزنده بیندیشید که توانایی حرکت بدون اصطکاک و ساییدگی میان استخوان ها را فراهم می سازند. مفاصلی که الله متعال در آن مایعی همانند گریس موجود در دستگاه ها قرار داده است!

با تأمل و شکرگزاری در نعمت های الله سبحانه و تعالی بیندیشید. نعمت های الله که بی شمارند و در شمارش نمی آیند.

﴿أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ﴾ [لقمان: ۲۰] «[ای مردم،] آیا ندیده اید که الله آنچه را در آسمان ها و زمین است، به خدمت تان گماشته و [بخشش] نعمت های آشکار و پنهان خویش را بر شما تمام کرد؟ [با این حال،] از مردم کسی هست که بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنگری، در [امور] الله مجادله می کند».

۸- برخی ملحدان از دلیل عنایت انتقاد نموده و می گویند: در جهان چیزهایی هم هست که ایده آل نیست، مانند: بیماری ها و زلزله ها؟

پاسخ: عدم وجود اتقان در برخی امور، چنانکه ملحد ادعا می کند، وجود

اتقان را نفی نمی‌کند.

چون ملحد با این ادعا، در حقیقت به اتقان و دقت و نظم هستی اعتراف کرده است.

زیرا اگر جهان دارای نظمی استوار نبود، ملحد به وجود برخی امور (به ظاهر) نامتقن پی نمی‌برد.

چطور می‌شود در دنیایی که بر هیچ طراحی و نظمی استوار نیست، درباره عیب طراحی سخن گفت؟

اما آنچه آن را غیر متقن و دارای اشکال می‌دانند، در حقیقت ناشی از قصور در علم یا قصور در ادراک حکمت اشیا است.

مؤمنان هرگز نگفته‌اند که وجود اتقان در دنیا به این معناست که در آن مصیبت و بلا رخ نمی‌دهد، بلکه می‌گویند: هستی دارای اتقان و نظم است، بنابراین چیزی بدون هدف در آن اتفاق نمی‌افتد.

موضع ملحد مانند کسی است که وجود اتقان و نظم را در فضاپیما نفی می‌کند، چون حجم زیادی از سوخت در مخزن سفینه هست که ممکن است هر لحظه منفجر شود!^۱

این جهان برای این هدف طراحی نشده که ابدی یا ازلی باشد؛ و ما نیز به عنوان خدایگان طراحی نشده‌ایم.

بلکه برای این طراحی شده‌ایم که با خیر و شر مورد آزمایش قرار بگیریم.

﴿وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [الأنبياء: ۳۵] «و [ای مردم،

شما را با بدی و نیکی می‌آزماییم و [سرانجام] به سوی ما بازگردانده می‌شوید».

خیر و شر و هر فتنه‌ای در چارچوب حکمت و مشیئت الهی می‌باشد.

۱ - ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دکتر سلطان العمیری، رساله دکترا.

۹- چه مانعی هست که یک سبب مادی جهان را به وجود آورده باشد؟
مثلاً: تمدنی دیگر یا چیز دیگری؟ چرا حتماً باید یک خدای ازلی باشد؟

پاسخ: قاعده‌ای هست که علمای مسلمان تقریباً بیش از هزار سال پیش آن را وضع نموده‌اند؛ این قاعده می‌گوید: «تسلسل در فاعل‌ها ضرورتاً به عدم وقوع افعال منجر می‌شود»^۱.

تسلسل فاعل‌ها یعنی وجود بیش از یک خالق. در این پرسش ما یک تمدن داریم که تمدنی دیگر پیش از آن بوده که تمدن اول نتیجه‌ی آن بوده است و پیش از آن نیز تمدنی دیگر بوده که دو تمدن نخست را به وجود آورده است؛ و این تسلسل در آفریدگان است.

این تسلسل ضرورتاً به عدم وقوع افعال منجر می‌شود.
عدم وقوع افعال یعنی: عدم ظهور مخلوقات مانده جهان و انسان و دیگر موجودات.

بنابراین تسلسل در فاعل‌ها به عدم ظهور جهان و وجود منجر می‌شود.
به این ترتیب اگر ظهور یک تمدن متوقف بر تمدنی دیگر باشد که آن را به وجود آورده است و آن تمدن دیگر نیز برای ظهور به تمدنی پیش از خود نیاز داشته باشد و همین روند تا بی‌نهایت ادامه یابد، این تمدن و تمدن قبل از آن و تمدن‌های قبلی نیز به وجود نخواهند آمد و نه وجود و نه هیچ چیز دیگری ظهور نخواهد یافت.

زیرا در این صورت ظهور هر تمدنی متوقف بر تمدنی پیش از آن است و در نتیجه هیچ تمدنی و هیچ چیزی به وجود نمی‌آید.
پس ناگزیر باید یک خالق ازلی نخست وجود داشته باشد که همه چیز را به وجود آورده باشد!

۱ - ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دکتر سلطان العمیری، رساله دکترا.

زیرا اگر تسلسل بی‌نهایت باشد و هر حلقه در این سلسله بر حلقهٔ پیشین استوار باشد، نه مخلوقاتی به وجود خواهند آمد و نه موجوداتی؛ زیرا وجود فاعل متوقف بر فاعلی قبل از آن است و فاعل قبلی نیز وابسته به فاعلی قبل‌تر؛ و به این ترتیب، چیزی به وجود نخواهد آمد. و این سلسله بالاخره باید جایی به پایان برسد. اینجاست که قاطعانه به وجود خالق نخست که چیزی پیش از او نیست پی می‌بریم!

۱۰- ما قوانین حاکم بر هستی را می‌شناسیم و سبب زلزله‌ها را به خوبی می‌دانیم، پس چرا وقتی قوانین را می‌دانیم، نیازمند خالق هستیم؟

پاسخ: پیش فرض ملحد این است که وجود قوانین برای آفرینش و ظهور هستی کافی است؛ و برخی از ملحدها به ایده‌ی «قانون جاذبه» تکیه کرده و آن را برای ظهور جهان کافی می‌دانند. اما صرف‌نظر از نادرستی ذاتی این ادعا به مجرد تامل در منبع قانون جاذبه یا اینکه چه کسی این قانون را وضع نموده یا چه کسی این ویژگی و اثر را به آن داده است؟ و بدون در نظر گرفتن این بدیهیات اولیه، قانون جاذبه به حرکت توپ بلیارد نمی‌انجامد!

زیرا قانون به تنهایی و بدون ظهور چیزی، از انجام هر چیزی ناتوان است. بنابراین قانون جاذبه توپ بلیارد را به وجود نیاورده، بلکه در صورت وجود آن و ضربه زدن به آن با چوب بلیارد، آن را به حرکت می‌آورد. زیرا قانون جاذبه یک شیء مستقل نیست و بلکه توصیف یک حادثهٔ طبیعی است.

و قانون جاذبه نمی‌تواند توپ بلیارد را بدون قدرتی که به چوب بلیارد فشار بیاورد، حرکت دهد. تنها اینجاست که توپ بلیارد حرکت می‌کند و اثر

قانون جاذبه آشکار می‌شود.

اما فرض ملحد این است که وجود قانون جاذبه برای آفریده شدن توپ بلیارد و چوب بلیارد و حرکت توپ کافی است! دربارهٔ ظهور این جهان، کدام یک به عقل و منطق نزدیک‌تر است: خالق یا قانون؟

به همین شکل، قوانین احتراق داخلی در موتور اتومبیل، موتور اتومبیل را ایجاد نمی‌کند.

و اگر قوانین احتراق داخلی را به موتور اتومبیل اضافه کنیم، باز هم موتور کار نخواهد کرد، بلکه باید بنزین که به موتور انرژی می‌بخشد و جرقه‌ی احتراق موجود باشد؛ و این بنزین باید پیش از وجود موتور باشد، اینجاست که قوانین احتراق داخلی کار می‌کند و موتور روشن می‌شود!

پس عاقلانه نیست که تصور کنیم قوانین احتراق داخلی برای به وجود آمدن موتور و احتراق و بنزین و راننده و راه کافی است.

ایدهٔ اکتفا به وجود قانون برای تفسیر ظهور جهان، ایده‌ای است که هیچ ربطی به عقل ندارد.

از سوی دیگر اگر این ایده را فرض نموده و مد نظر قرار دهیم، ما را وارد همان تسلسل فاعل‌ها خواهد کرد که در پاسخ به سوال قبل شرح دادیم. پس چه کسی این قانون را آفریده و چه کسی به وجودش آورده است؟ و اگر فرض بگیریم قانونی دیگر این قانون را پدید آورده، باز وارد تسلسل فاعل‌ها خواهیم شد که به عدم ظهور هیچ قانون یا موجودی می‌انجامد.

۱۱- چه مانعی وجود دارد که مصدر جهان تصادف باشد؟

پاسخ: اعتقاد به تصادف، ناشی از جهل به اصول احتمالات است؛ زیرا

تصادف دو شرط لاینفک دارد.

و آن دو: زمان و مکان است.

تصادف مشروط به زمانی است که در آن اثر خود را پدیدار سازد.

و مشروط به وجود مادی و مکانی است که در آن مفعول خود را تولید نماید.

حال چگونه می‌توان در ایجاد جهان، برای تصادف نقشی قائل شد در حالی

که جهان ما از لازمان و لامکان و در نتیجه از عدم تصادف آمده است؟

چگونه می‌شود اثر تصادف آشکار شود بدون آنکه خود تصادف به ظهور

رسیده باشد؟

چگونه برای تصادف اثری قائل می‌شوید پیش از آنکه وجود داشته باشد،

حال آنکه زمان و مکان دو شرط اساسی تصادف هستند؟

۱۲- چگونه به ملحدی پاسخ دهیم که می‌گوید: جهان ازلی است؟

پاسخ: بنا بر قانون دوم ترمودینامیک (Second Law of Thermodynamic)

ازلی بودن جهان محال است.

برای ساده‌سازی این قانون، مثالی می‌آوریم:

اگر یک لیوان آب داغ در اتاق داشته باشید، این حرارت از آب داغ به هوای

داخل اتاق منتقل می‌شود تا جایی که درجه حرارت اتاق و آب داخل لیوان یکی

شود. این قانون دوم ترمودینامیک است، به این صورت که انرژی در طول زمان

از بالا به پایین منتقل می‌شود.

این قانون از هنگام پدید آمدن این جهان، در همه چیز و در هر لحظه جریان

دارد، تا آنکه حرارت همه چیز در این هستی برابر شود؛ و هنگام برابر شدن

حرارت همه چیز در هستی، چیزی رخ می‌دهد که آن را مرگ گرمای کیهان

(Thermal Death of Universe) می‌نامند. اگر جهان ازلی بود اکنون باید از

حرکت ایستاده بود و از نظر حرارتی مرده بود، اما اکنون در حالتی کمتر از حداکثر آنتروپی قرار دارد؛ و هنوز به مرحلهٔ مرگ حرارتی نرسیده است. پس این جهان ازلی نیست بلکه آغازی ثابت داشته که زمان و مکان همراه با آن شکل گرفته‌اند. بنابر همین قانون، ثابت شده که جهان در هنگام آغاز با حداقل آنتروپی آغاز شده است؛ و این یعنی حدوث آن بدون مثال پیشین بوده است. این یک قانون علمی در یک سمت است و الحاد که در سمتی کاملاً متفاوت قرار دارد.

۱۳- چرا قانون سببیت را دربارهٔ خالق به کار نمی‌بریم؟ یا به عبارت دیگر: خالق را چه کسی خلق کرده است؟

پاسخ: اولاً: قوانین مخلوقات دربارهٔ خالق آنها به کار نمی‌رود و این بدیهی است.

و گرنه باید پرسیم: چه کسی آشپز را پخته است؟
و چه کسی نقاش را کشیده است؟
این بدیهی است که خالق خودش به وجود آورنده زمان و مکان است
بنابراین قوانینی که خود او قرار داده، بر خودش کارگر نیست!

ثانیا: هر چیز حادثی مُحدثی دارد، این درست است؛ اما خالق: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...﴾ [الشوری: ۱۱] «هیچ چیز همانند الله نیست».

ثالثا: خالق حادث نیست - بلکه ازلی است - بنابراین چگونه امکان دارد
پرسیم: چه کسی او را خلق کرده است؟

رابعا: خالق ناگزیر باید ازلی و واجب الوجود باشد و گرنه وارد مشکل «تسلسل در فاعل‌ها می‌شویم که ضرورتاً به عدم وقوع افعال می‌انجامد» و این مسأله‌ای است که کمی پیش‌تر به تفصیل و شرح آن پرداختیم؛ بنابراین خالق

باید ناگزیر واجب الوجود و اول و ازلی باشد.

۱۴- جهان بسیار بزرگ است؛ چگونه ما با این حجم بسیار کم، مرکز این جهان بسیار بزرگ هستیم؟

پاسخ: ملحد یک فرض از پایه سست و ضعیف را مطرح می کند و می گوید: چون جهان خیلی بزرگ است، پس انسان مرکز این جهان نیست! این فرض بر این مقدمه استوار است که: چون مزارعی که می بینیم خیلی وسیع اند و صاحب این مزارع نسبت به آنها خیلی خیلی کوچک است، پس او صاحب آنها نیست! قضیه اصلا ربطی به حجم ندارد. اخلاق که هیچ حجم مادی ای ندارد، بزرگترین معیار در تفاوت مراتب میان مردم است.

زیرا مردم بر اساس اخلاق شان سنجیده می شوند. پس قضیه حجم و اندازه اصلا معیار نیست!! بگذارید مثالی بزنیم: اگر پادشاهی داشته باشیم که این پادشاه برای فرزندش نصایح و توصیه هایی در نامه ای بنویسد، آیا ممکن است که معترضی بیاید و بگوید: چطور برای پادشاهی که میلیون ها هکتار زمین و سرزمین هایی بی حد و مرز دارد باید به فرزندش که حجم و وزنش یک میلیون آن سرزمین ها نیست، توجه کند؟

و مثال اعلی از آن الله است.

آیا اصلا این اعتراض معقول است؟

پس مسئله نه ربطی به حجم دارد و نه وزن.

از سوی دیگر آیا این جهان چنانکه همه فیزیک دانان جهان تایید نموده اند،

از نقطه‌ای کوچک‌تر از یک سر سوزن آغاز نشده است؟
بنابراین حجم یک امر نسبی است.

سپس چه زیانی به ملحد می‌رسد و چه اشکالی دارد که الله متعال هر چیزی را که اراده کند به هر شکلی که می‌خواهد بیافریند؟
آیا خداوند کمبود بودجه و مصالح دارد که مجبور شود به اندازه نیاز مصرف کند؟

الله از این گمان والاتر و برتر است.
اما آیا ما واقعا مرکز این جهان هستیم؟
بله، تو ای انسان با تکلیف الهی به عنوان مرکز این جهان هستی.
و تکلیف الهی همان دین است.
دین، امانتی است که بر دوش شما گذاشته شده و بزرگترین امتحانی است که ادای آن از شما خواسته شده است.

پس تو ای انسان، از تو خواسته شده تا بندگی الله را به جای آوری و به این ترتیب مرکز این جهان باشی؛ پس تو نه با حجت و نه با قدرت و نه با توانایی‌هایت، بلکه با انجام تکلیف الهی مرکز این جهان هستی.
و تو قادر به انجام خیر و ترک شر هستی... قادر به ایمان آوردن و کفر ورزیدن.

پس هریک از ما می‌داند که او مکلف است، بخواهیم یا نخواهیم!
ملحد و مؤمن و ندانم‌گرا هریک می‌داند که او مکلف است و این تکلیف الهی را احساس می‌کند؛ و از درد وجدان می‌نالد و می‌داند چیزی از درونش به او می‌گوید: چنین بکن و چنین نکن .. کار نیک انجام بده و مرتکب بدی نشو، همه ما از درون خود می‌دانیم که از ما چیزی خواسته شده است!

زیرا ما از نظر تکلیفی در مرکز این جهان قرار داریم!
همچنین ما از نظر ادراکی و معرفتی در مرکز این جهان هستیم. ما

حقیقت وجود خود را درک می‌کنیم و می‌شناسیم و همچنین حقیقت جهان اطراف خود را؛ و به خوبی می‌دانیم معنی وجود ما چیست.

این یعنی ما مورد خطاب هستیم و مؤاخذه خواهیم شد و مکلف هستیم و مورد محاسبه قرار خواهیم گرفت!

ما موجودی هستیم که شگفتی آنچه با عنایت (الهی) آمده، درک می‌کنیم؛ ما موجودی هستیم که انتقان و استواری آفرینش را می‌دانیم، ما موجودی هستیم که می‌توانیم آنچه را به آن مکلف شده‌ایم انجام دهیم یا به آن کفر بورزیم، ما کاملاً توانایی اختیار را داریم، ما می‌توانیم ایمان بیاوریم یا کفر بورزیم. بنابراین ما در مرکز این جهان قرار داریم:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲] «ما امانت [انجام تکالیف شرعی] را بر آسمان‌ها و زمین و کوهساران عرضه داشتیم و آنها از تحمل آن سر باز زدند و از [احتمال خیانت در] آن ترسیدند و [الی] انسان آن را پذیرفت. حقا که او [در حق خویش] همواره ستمکار و نادان است».

۱۵- برخی از ملحدان می‌گویند: سیاره‌های بسیاری وجود دارند در نتیجه و بر اساس نظریه احتمالات، طبیعی است که سیاره‌ای با قابلیت حیات وجود داشته باشد... آیا این استدلال درست است؟

پاسخ: وجود سیاره‌های زیاد، چه ارتباطی به نقد دلیل انتقان و استواری آفرینش دارد؟

قضیه اصلاً وجود مواد اولیه نیست.

اینکه من در یک جنگل پر از سبزی‌ها و میوه‌ها و حیوانات گوناگون هستم، به این معنا نیست که ناگهان در وسط جنگل یک ظرف پر از غذاهای پخته شده

خوشمزه در برابرم ظاهر شود؛ پس مسئله ربطی به وجود مواد اولیه ندارد! همینطور اینکه در صحراهای دنیا ماسه زیاد است، هرگز به این معنا نیست که ممکن است ریز پردازنده‌ها یا چیپ‌های الکترونیکی که با ماسه ساخته می‌شود، پیرامون خود در هر جایی از صحرا بیابیم!

پس قضیه وجود یا عدم وجود مواد اولیه نیست؛ مسئله اصلی آفرینش و اِتقان است. Know how.

صرف اینکه مجموعه‌ای از سیاره‌ها وجود دارند برای وجود سیاره‌ای به اِتقان زمین کافی نیست.

قضیه اصلی اِتقان و آفرینش و صُنْع است.

﴿...صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ...﴾ [النمل: ۸۸] «این، آفرینش الهی است که هر چیزی را محکم [و استوار] پدید آورده است».

وجود سیاره‌های زیاد دیگر، هرگز وجود زندگی بر روی کره زمین را توجیه نمی‌کند.

وجود سیاره‌های دیگر، وجود دی ان ای در درون شما با چهار میلیارد حرف که وظایف و چگونگی اعضا و هورمونهای شما را با دقتی شگفت انگیز تعیین و تنظیم می‌کند و پیش از وجود شما وجود داشته‌اند، توجیه نمی‌کند.

پس زندگی مجموعه‌ای از اطلاعات است نه صرفاً مجموعه‌ای از مواد.

اگر من و یکی از ملحدها به یکی از سیاره‌ها برویم و آنجا دستگاهی پیچیده را ببینیم که با نظم شگفت انگیزی کار می‌کند، حتی اگر کارکرد آن را ندانیم، آیا می‌توانیم به مجرد بزرگی سیاره‌ای که روی آن قرار داریم، وجود سازنده آن دستگاه را انکار کنیم؟

از نظر عقلی بدیهی است که من و آن ملحد هنگام دیدن آن دستگاه پی به وجود یک وجود آورنده توانا می‌بریم.

آنکه این امر بدیهی عقلی را انکار می‌کند و به وجود آورنده را نفی می‌کند باید دلیل بیاورد، نه آنکه وجودش را ثابت می‌داند!

در این دنیای شگفت انگیز زیبا، آنکه باید دلیل بیاورد ملحد است نه مؤمن! مدتها پیش ملحد ندانم گرایی به نام کارل سیگن، رمانی نوشت تحت عنوان کانتکت (Contact) که در آن بیان کرد چگونه دانشمندان در پی یک هوش فرازمینی هستند.

در این رمان علمی تخیلی، دانشمندان متوجه سلسله‌ای طولانی از اعداد اولیه شدند که از فضای خارجی آمده بود؛ و از آنجایی که این تسلسل، نخست نشانگر یک ارزش عدد ریاضی با معنای خاص و نشانگر نوعی نظم هدفمند بود، همین یک دلیل عقلی کافی بود که مطمئن شوند این پیام از تمدنی دیگر آمده که سعی دارد با ما تماس بگیرد.

اما طرفه آن است که کارل سیگن خود یک ندانم‌گرای مشهور (Agnostic) است اما عقل او به این معترف است که پیچیدگی و نظم در یک پیام کوچک دلیلی است بر برهان ایجاد و اتقان!

تنها سلسله‌ای از ارقام اولیه نشان قاطعی از وجود یک تمدن بزرگ است؛ پس چگونه می‌شود چهار میلیارد حرف در درون هر سلولی از سلولهای بدن شم که اگر یکی از آنها مختل شود، شاید به یک فاجعه منجر شود، به بهانه‌های الحادی غیر منطقی نسبت داد؟

هرگز عاقلانه نیست که برای گریز از تفسیر پدیده در چارچوب دلالت بر خالق، قضاوت را به بهانه و پیچ و تاب‌های الحادی سپرد.

﴿قُلِ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱] «[ای پیامبر، به مشرکان] بگو: بنگرید که در آسمان‌ها و زمین چه [نشانه‌ها] است و [الی همه] نشانه‌ها و هشدارها، برای گروهی که ایمان

نمی‌آورند، سودی نمی‌بخشد».

۱۶- چرا بیش از یک خالق ازلی وجود نداشته باشد؟

پاسخ: الله تعالی می‌فرماید:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در آنها [= آسمان و زمین] معبودانی جز الله وجود داشت، [در اثر ناسازگاری آنها] قطعاً هر دو تباه می‌شدند».

مقتضای وجود خدایی دیگر به همراه الله تعدد است و تعدد مستلزم نیاز و احتیاج است.

و اگر خالق نیازمند باشد - حاشا که چنین باشد - این الزاما به معنای در امان نبودن هستی و فروپاشی آن و مستلزم تباهی جهان است.

چون بقای جهان با وجود خدایی نیازمند، هیچ ضمانتی ندارد.

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۲] «اگر در آنها [= آسمان و زمین] معبودانی جز الله وجود داشت، [در اثر ناسازگاری آنها] قطعاً هر دو تباه می‌شدند؛ پس الله - پروردگار عرش - از توصیفی که [مشرکان] می‌کنند پاک و منزّه است».

باری تعالی از نیاز و احتیاج منزّه است، بلکه او سبحانه و تعالی بی‌نیاز و برپا دارنده است.

افزون بر آنچه گذشت: اگر در آسمان و زمین دو خدا یا بیشتر بود، امکان تعارض بین این خدایان بیشتر از توافق و همکاری بود، زیرا وجود بیش از یک خدا یعنی وجود چند اراده؛ و تعدد اراده‌ها یعنی نیازمند بودن هریک؛ و این مستلزم تباهی آسمانها و زمین است.

این درحالی است که فطرت انسان قاطعانه بر این باور است که الله

یکتاست و هر فیزیکدان یا غیر فیزیکدانی که به این جهان بنگرد، تنها یک خالق یگانه برای آن متصور خواهد بود و این همان فطرت است.

۱۷- چرا دین؟

پاسخ: سرسخت‌ترین ملحد هم ایمان دارد که صداقت و راستی بهتر از دروغ است، اینطور نیست؟

سرسخت‌ترین ملحد هم ایمان دارد که امانت‌داری بهتر از خیانت است، اینطور نیست؟

این اصطلاحات از این جهان برنخاسته و در عالم مادی چیزی نیست که معنا و مقتضای این کلمات را توجیه کند.

اصلا معنای صداقت و راستی چیست؟

امانت‌داری یعنی چه؟

اگر اعماق هسته را تحلیل کنیم، آیا احتمال می‌رود معانی راستی یا دروغ را بیابیم؟

آیا اگر فیزیک کهکشان‌ها یا شیمی هورمون‌ها را رصد کنیم، امانت‌داری و خیانت را خواهیم یافت؟

این اصطلاحات از این جهان مادی نیستند.

اما اصطلاحاتی حقیقی هستند.

بلکه از مهم‌ترین امور هستند.

زیرا ارزش انسان به اخلاق اوست، نه به حجم مادی یا به تعداد اتم‌ها یا به اندازه سطح انرژی سلولهایش.

ارزش انسان به اندازه پای بندی او به تکلیف الهی در درون اوست.

این ارزشی است که انسان در آن با جهان مادی هیچ اشتراکی ندارد.

ما مرد نیکوکار و مرد بدکار داریم.
 اما کوه درستکار و بدکار نداریم.
 ما سیاره‌ای را که امانت‌داری داشته باشد و سیاره‌ای دیگر را که خیانتکار باشد رصد نمی‌کنیم.
 این تنها انسان است که ارزش‌ها و اهداف و معنی وجود، برایش اهمیت دارد و درباره‌ی او صدق می‌کند.
 تنها انسانها و جنیان هستند که می‌دانند اهل تکلیف هستند.
 و این که انسان معنای اخلاق را درک می‌کند بخشی از فطرت تکلیف الهی است که در درون هر یک از ما قرار دارد.
 بنابراین دین برای فهم انسان ضروری است.
 دین تنها چیزی است که معنای اخلاق را توجیه می‌کند و چرایی وجود آن را بیان می‌کند و اینکه چرا ضرورت پابندی به اخلاق را احساس می‌کنیم.
 تنها چیزی که به اخلاق رنگ می‌دهد، دین است.
 اخلاق را نمی‌توان فهمید مگر در چارچوب تکلیف الهی.
 و نمی‌توان به این پی برد که چرا اخلاق در جنس بشری فطری است، مگر از خلال دین.
 از خلال دین است که به هدف از وجود پی می‌بریم و می‌دانیم اخلاقی که ضرورت پابندی به آن را احساس می‌کنیم - حتی اگر به آن پایبند نباشیم - بخشی از تکلیف الهی است.
 بنابراین، دین یک ضرورت انسانی است.
 و همچنین از خلال دین است که می‌دانیم چرا اینجا هستیم؟
 و می‌دانیم که پس از مرگ چه می‌شود.
 و معنای وجود را می‌فهمیم.

و می‌دانیم که در این وجود، از ما چه خواسته شده است؟
پس دین برای فهم مهم‌ترین پرسش‌هایی که انسان را مشغول می‌دارد،
ضروری و حتمی است.

از این رو، همه دنیا بدون دین، به کوری کامل و پوچی مطلق می‌رسد.
ابن قیم - رحمه الله - می‌گوید: «راهی برای رسیدن به سعادت و
رستگاری در دنیا و آخرت نیست مگر توسط پیامبران؛ و راهی برای شناخت
تفصیلی پاک و ناپاک نیست مگر از طریق آنان؛ و خشنودی الله هرگز حاصل
نمی‌شود مگر به دست آنان»^۱.

زیرا دنیا تاریک و ملعون است، مگر آنچه نور دین و خورشید رسالت بر آن
طلوع کرده باشد، چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید.^۲
بدون دین غایت از وجود و معنای خیر و ارزش آن دانسته نمی‌شود.
و بدون پیامبران و رسالت آنان، دنیا به پوچی ترسناکی تبدیل می‌شود.
هنگامی که دین حذف شود و انسانها پیامبران را انکار کنند، چنانکه کارل
سیگن می‌گوید: در همان لحظه انسان تبدیل به زباله‌ای کهکشانی می‌شود یا
به قول سارتر، تبدیل به حشره می‌شود.^۳
و انسان عملاً به زباله‌ای شیمیایی یا به معنای دقیق‌تر، تفاله‌ای شیمیایی
(Chemical Scum) تبدیل می‌شود، همانطور که استیون هاو کینگ می‌گوید.^۴

۱- زاد المعاد (۱/ ۶۸).

۲- مجموع الفتاوی (۱۹/ ۹۳-۹۴).

۳- Video Source: The Shores of the Cosmic Ocean [Episode ۱] Some part of our being knows this is where we came from. We long to return. And we can. Because the cosmos is also within us. We're made of star-stuff. We are a way for the cosmos to know itself. ۰۶ min ۰۴ sec.

اما حشره شدن انسان را سارتر در رمان تهوع ذکر کرده است.

۴- From an interview with Ken Campbell on Reality on the Rocks: Beyond Our Ken, ۱۹۹۵.

پس نبوت تنها نبض وجود است و بدون نبوت، شگفت انگیزترین اختراعات و لذت‌بخش‌ترین شهوت‌ها به ترس و وحشت مبدل می‌شوند!

بدون دین دنیا با همه زیبایی‌هایش به مجموعه‌ای از اشباح ترسناک تغییر ماهیت می‌دهد.

و چون از هر ملحدی پرسش‌های وجودیاز این دست بپرسید: چرا ما در این دنیا هستیم یا پس از مرگ چه خواهد شد؟

یا با سفسطه پرسش را پاسخ سربالا می‌دهد یا به کلی سکوت می‌کند.

بنابراین دین یک اقتضای طبیعی برای فهم انسان و فهم ضروری بودن ارزش‌های اخلاقی می‌باشد؛ و برای شناخت معنای وجود و هدف از وجود و محقق ساختن بندگی برای الله که وسیله‌ی نجات است، امری حتمی و ضروری می‌باشد.

۱۸- از کجا معلوم که این اخلاق نتیجه فعل و انفعالات مغزی یا جامعه نباشد؟

پاسخ: مغز دقیقا از همان موادی ساخته شده که در عالم مادی موجود است! بنابراین هر چقدر مغز پیچیده باشد یا ترکیبات مادی آن پیچیده باشد، باز هم جمع چند صفر، به چیزی جز صفر نمی‌انجامد.

اگر ماده چیزی به نام خیر و شر را نمی‌شناسد، مغز نیز همینطور است! در اینجا از ملحد می‌پرسیم: وقتی جهان مادی به شکل کامل از نظر اخلاقی بی‌طرف و خنثی است و خیر و شر را نمی‌شناسد، مفهوم خیر و شر چگونه پدید آمده است؟

سوال دوم: نابود کردن همه مردم زمین از نظر مغزی چه منعی دارد؟

چه مانع مغزی وجود دارد که نژادهای بشری دیگر را که پست‌تر می‌دانیم

در قفس حیوانات نگهداری کنیم؟

چه مانع مغزی می‌توان برای کشتن بیماران و معلولان و عقب مانده‌ها و نژادهای پست‌تر قائل بود؟ همان چیزی که در پروژه انتخاب طبیعی - عملیات تی ۴ - توسط نازی‌ها به اجرا در آمد.^۱

مغز مادی هیچ پاسخی در تخطئه یا تصحیح این پرسش‌ها ندارد. زیرا مغز از ناحیه اخلاقی کاملاً بی‌طرف است، چون از همان ذرات زمین ساخته شده است.

بنابراین هیچ رابطه دور و نزدیکی میان مغز و اخلاق وجود ندارد. اما این ایده که جامعه منشأ اخلاق است، ایده عجیبی است؛ زیرا اخلاق برای انسان به عنوان انسان مطرح است، نه برای جامعه به عنوان جامعه. از سوی دیگر خود جامعه نیز از ماده تشکیل شده و در نتیجه باز با حاصل جمع صفر مواجهیم که به صفر می‌انجامد؛ چگونه جامعه می‌تواند اخلاق را ایجاد کند، در حالی که اخلاق اساساً به جهان مادی ربطی ندارد؟ حتی اگر این سخن درست باشد و اخلاق را محصول جامعه بدانیم، در این صورت کشتارهای نازی‌ها کار درستی بوده است، زیرا جامعه آنها به چنین نتیجه‌ای رسیده بود.

هنگامی که جهان تصمیم به محاکمه نازی‌ها گرفت، این تصمیم بر این مبنا بود که اخلاق امری مطلق است نه محصول جامعه؛ وگرنه نمی‌توانستند نازی‌ها را محاکمه کنند و اصلاً به این نتیجه نمی‌رسیدند که کار آنان از همان آغاز اشتباه بوده است.

بنابراین اخلاق هویتی مستقل از جامعه دارد و آنچه درست است، نزد جامعه درستکار و بدکار، درست است.

^۱ - https://en.wikipedia.org/wiki/Aktion_T4.

و خطا نیز نزد جامعه صالح و ناصالح خطاست.
در نتیجه اخلاق معنایی فراتر از مغز و جامعه دارد.

۱۹- بیش از هزار خدا در تمدن‌های روی زمین موجود است؛ چرا باید به طور مشخص به الله ایمان بیاوریم؟

پاسخ: در همه ادیان زمین، معبودی جز الله نیست.
و اختلاف ما با دیگر ادیان در این است که آنان به همراه الله، خدایان کوچک دیگری برگزیده‌اند، مانند یسوع و روح القدس در نصرانیت؛ و ویشنا و شیوا و برهما در آیین هندو و دیگر خدایان دیگر ادیان.
ادیان، همه به خدای واحد و احد ایمان دارند و این خدا نزد آنان خالق وجود است.

اما همراه با الله، خدایان دیگری نیز قرار می‌دهند، نه بیشتر.
حتی درباره بت‌ها، مشرکان آنها را ذاتا خدا نمی‌دانستند، بلکه معترف بودند که الله همان خالق است، اما آنها را واسطه‌هایی برای الله قرار می‌دادند:

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱] «و اگر از آنان [= مشرکان] بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را به خدمت [انسان] گماشته است؟ مسلماً می‌گویند: الله؛ پس چگونه [از حق] رویگردان می‌شوند؟».

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: «کسی که درباره بندگان و عبادت‌کنندگان بت‌ها گمان برد که آنان بر این باور بودند که بت‌ها جهان را آفریده‌اند یا باران را نازل می‌کنند یا گیاهان را می‌رویاند یا جانوران را خلق می‌کنند یا چنین ظن و گمان‌هایی در مورد آنها داشته باشند، نسبت به آنان جاهل است، بلکه قصد و هدف بت‌پرستان از پرستش بت‌هایشان از جنس

قصد و نیت مشرکان نسبت به قبور است».^۱

ویل دوران تائید می‌کند که اصل دیانت هندو، در نهایت به ایمان به خدای یگانه برمی‌گردد. او دربارهٔ خدایان هندو می‌گوید: «این هزاران خدا در حقیقت همان کاری را انجام می‌دهند که کلیسای مسیحی با هزاران قدیس انجام داده است؛ و حتی برای یک لحظه به ذهن یک هندو نمی‌رسد که این خدایان بی‌حد و حصر، دارای فرمانروایی والا هستند».^۲

در گزارش ارائه شده به دولت بریتانیا در هند و در اثنای اشغال این کشور توسط بریتانیا آمده است: «نتیجهٔ کلی که این کمیسیون به آن رسیده، این است که اکثریت غالب هندی‌ها به یک خدای یگانهٔ والا اعتقاد راسخ دارند».^۳ بنابراین، خدا در همهٔ ادیان یکی است.

﴿وَالْهِنَّا وَاللَّهُكُمْ وَاحِدٌ...﴾ [العنکبوت: ۴۶] «و معبود ما و شما یکی است».

اما بت‌ها و خدایان بشری، در حقیقت چیزی نیستند جز واسطه‌هایی کفرآمیز برای الله متعال.

﴿...وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...﴾ [الزمر:

۳] «و افرادی که غیر الله را [دوست و] کارساز خود انتخاب کرده‌اند [پندارشان این است که:] آنها را فقط به این دلیل عبادت می‌کنیم که ما را به الله نزدیک گردانند [و منزلت‌مان را بیشتر کنند]».

۲۰- اگر انسان کاری را انجام دهد که به آن نیازی ندرد، این کارش عبث و بیهوده است! الله نیز به ما نیازی ندارد، پس چرا ما را آفریده است؟

۱- مجموع الفتاوی (۱/۳۵۹).

۲- قصة الحضارة، ویل دوران (۲۰۹/۳).

۳- همان.

پاسخ: این ایده که نیاز در برابر بیهودگی قرار دارد، ایده‌ای سخیف است! آنچه در برابر نیاز قرار دارد، حکمت است نه بیهودگی. برای مثال، پزشک ثروتمند خوشنام شاید مردم را رایگان درمان کند بدون آنکه نیازمند چیزی از آنان باشد، بلکه آنان را برای مصلحت خودشان درمان کند. در این صورت ما کار او را بیهوده و عبث توصیف نمی‌کنیم! بنابراین حکمت و هدف والایی که در ورای آن کار قرار دارد در محور نیاز / بیهودگی نمی‌چرخد.

چه بسا یک شناگر ماهر، کودکی را از روی دلسوزی از غرق شدن نجات دهد سپس او را بگذارد و برود، بدون آنکه از خانواده‌اش انتظار تشکر داشته باشد. در اینجا نمی‌توان گفت که کار او از روی نیاز بوده یا بیهوده بوده، بلکه این کاری است از روی بزرگواری و با هدفی والا و اخلاقی است نیکو.

بنابراین میان نیاز و بیهودگی تلازمی نیست.^۱

و در حدیث قدسی که در صحیح مسلم^۲ روایت شده، آمده است که الله تعالی فرمودند: «يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَثَقَى قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنْكُمْ، مَا زَادَ ذَلِكَ فِي مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي لَوْ أَنَّ أَوْلَكُمْ وَآخِرَكُمْ وَإِنْسَكُمْ وَجَنَّكُمْ كَانُوا عَلَى أَثَقَرِ قَلْبِ رَجُلٍ وَاحِدٍ، مَا نَقَصَ ذَلِكَ مِنْ مُلْكِي شَيْئًا، يَا عِبَادِي إِنَّمَا هِيَ أَعْمَالُكُمْ أُحْصِيهَا لَكُمْ، ثُمَّ أُوَفِّيكُمْ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَ خَيْرًا، فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ وَمَنْ وَجَدَ غَيْرَ ذَلِكَ، فَلَا يَلُومَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»: یعنی: «ای بندگان من، اگر اولین و آخرین و انس و جن شما از قلب متقی‌ترین تان برخوردار بودید، این بر مُلک من چیزی نمی‌افزود؛ ای بندگانم اگر اولین و آخرین و انس و جن شما از قلب بدکارترین تان برخوردار بودید، این از مُلک من چیزی کم نمی‌کرد؛ ای

۱- ظاهرة نقد الدين في الفلسفة الحديثة، دکتر سلطان العميري، رسالة دكتورا.

۲- صحیح مسلم (۲۵۷۷).

بندگانم، این اعمال شماست که آنها را برای شما می‌شمارم و در حساب می‌آورم؛ سپس فقط بر مبنای آنهاست که به شما پاداش کامل می‌دهم؛ پس آنکه خیری یافت، باید حمد و ثنای الله را به جا آورد و هرکه جز آن یافت، جز خود کسی را ملامت نکند».

بنابراین الله از جهانیان بی‌نیاز است.

و تلاش و کوشش و عمل ما تنها برای خود ماست.

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ [العنکبوت: ٦]

«و هرکس [در راه حق] بکوشد، به سود خویش کوشیده است. بی‌تردید، الله از جهانیان بی‌نیاز است».

ما می‌دانیم که الله در هر آفرینشی حکمتی دارد، حتی اگر از آن حکمت بی‌اطلاع باشیم. و بی‌اطلاعی بیمار از حکمت پزشک، به این معنا نیست که تصمیمات پزشک بیهوده است.

بنابراین علم و آگاهی از حکمت الهی الزاما به معنای فهم همه جوانب حکمت نیست و همین کافی است که بخشی از آن فهمیده شود.

همین کافی است که بدانیم مکلف به عبادت الله هستیم و بدانیم که حکمتی الهی وجود دارد. این به صورت کلی برای ما کافی است، وگرنه مانند کسی خواهیم بود که به هر چه نمی‌داند کافر می‌شود. ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...﴾ [یونس: ۳۹] «[چنین نیست] بلکه چیزی را تکذیب کردند که به شناختش احاطه نداشتند و هنوز واقعیت آن [و حقیقت اخبارش] برای‌شان روشن نشده است».

زیرا الله حکیم است و ما را بر اساس حکمتی آفریده است.

و تنها الله شایسته عبادت است.

پس تنها الله شایسته عبادت است، زیرا او خالق است که ما را از عدم

آفریده است. الله سبحانه می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقرة: ۲۱﴾ «ای مردم! پروردگار خویش را عبادت کنید؛ همان ذاتی که شما و پیشینیان تان را آفرید؛ باشد که پرهیزگار شوید».

و اوست که ما را هدایت کرد و اوست که تشریع نمود و تقدیر کرد و امر و نهی نمود:

﴿...أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ...﴾ [الأعراف: ۵۴] «آگاه باشید! آفرینش و فرمانروایی، از آن اوست».

پس تنها آفریدن متعلق به الله نیست، بلکه فرمان نیز متعلق به اوست و ما نیز به فرمان او گردن می‌نهمیم.

عبادت، حق الله بر بندگان اوست، زیرا او سبحانه و تعالی است که ما را سرشته و زنده کرده و روزی و هدایت عطا کرده و پیامبرانش را به سوی ما فرستاده تا ما را بیازماید و مورد ابتلا قرار دهد که کدام یک از ما نیکوکارتریم، پس عبادت حق الله بر ماست:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾ [الملك: ۲] «[همان] ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است؛ و او پیروزمند بخشنده است».

زندگی و آخرت ما جز با عبادت سامان نمی‌یابد و اخلاق ما نیز جز با آن به صلاح نمی‌گراید. عبادت است که از فحشا و منکرات باز می‌دارد و دنیای مردم با آن سامان می‌یابد. پروردگار ما عزوجل می‌فرماید:

﴿...وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾ [العنکبوت: ۴۵] «و نماز برپا دار. به راستی که نماز، انسان را از گناه و زشتکاری باز می‌دارد». و بهشت را به دست نخواهیم آورد مگر با عبادت که عامل نجات در آخرت و زندگی خوش و خرم و توام با آرامش در دنیاست.

بنابراین عبادت برای ما و به سود ماست و از سوی دیگر در قبال الله بر ما واجب است، زیرا او خالق ماست و سود آن نیز تنها به ما برمی گردد و تاوان کوتاهی در آن نیز تنها به خود ما باز می گردد.

و بهشت بسیار ارزشمند است؛ پس هر که بهشت را می خواهد برای آن تلاش می کند. پس ما به الله سبحانه و تعالی نیازمندیم و به عبادت او نیازمندیم و او از ما و از همه بندگان بی نیاز است.

۲۱- چگونه الله را بشناسیم؟

پاسخ: الله را با روش های بسیار گوناگون می شناسیم؛ اما در اینجا چهار روش را ذکر خواهیم کرد:

راه نخست: الله را از طریق فطرت سالم می شناسیم.

انسان با فطرتش می داند که خالق دارد. شما فطرتا می دانید که خالق دارید که شما را با این شکل و این اعضا و این خلقت و صنع و اتقان شگفت انگیز آفریده است.

همچنین انسان با فطرتش می داند که از او خواسته شده با عبادت، به پروردگارش پناه آورد؛ و همچنین با فطرتش می داند که نیازمند آفریدگار خود است و در هر لحظه به او محتاج است و این احساس در هنگام سختی ها افزایش می یابد.

فطرت شناخت الله، فطرتی است که همه بشر با آن سرشته شده اند. الله تعالی می فرماید:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الروم: ۳۰] «[ای پیامبر،

حقگرایانه و خالصانه به این دین روی آور. [این آیین پاک،] اسلام است که الله فطرت مردم را بر اساس آن سرشته است. هیچ تغییری در آفرینش الله نیست.

این است [راه راست و] دین استوار؛ ولی بیشتر مردم [حقیقت را] نمی‌دانند».

و الله سبحانه می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۲] «و [یاد کن از] هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، نسل‌شان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری؛ [بر این حقیقت] گواهی می‌دهیم. [الله فرمود:] از شما اقرار گرفتم] تا مبدا روز قیامت بگویند که ما قطعاً از این [امر] بی‌خبر بودیم».

ما پیش از آنکه آفریده شویم، بر شناخت الله و بندگی او سبحانه و تعالی سرشته شده‌ایم: ﴿...وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا...﴾: «و آنان را بر خودشان گواه گرفت [و فرمود:] آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری؛ [بر این حقیقت] گواهی می‌دهیم».

و پیامبر ﷺ در حدیثی که بر صحت آن اتفاق است، می‌فرماید: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»: «هیچ نوزادی به دنیا نمی‌آید، مگر بر فطرت سالم».^۱ پس همه ما بر این فطرت به دنیا می‌آییم؛ و این فطرت برای هر انسانی که خواهان حق باشد کافی است تا به وسیله‌ی آن بر حق استدلال نماید و هرگاه حق برای او روشن شد، تسلیم آن گردد.

حتی سرسخت‌ترین کافران به ویژه در شرایط دشوار نمی‌توانند این فطرت را انکار کنند، زیرا همه مردم در شرایط دشوار به الله پناه می‌برند و شرک خود را فراموش می‌کنند.

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهُ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ

أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾ [الإسراء: ٦٧] «و آنگاه که در دریا گزندى به شما مى‌رسد، هرکس را [به حاجت‌خواهى] مى‌خوانید، ناپدید [و فراموش] مى‌گردد مگر [ذات پاک] او؛ اما وقتی شما را [از خطر مرگ] رهاوند و به خشکی رساند، [از عبادت الله به یگانگی] رویگردان مى‌شوید؛ و انسان همواره ناسپاس است».

اگر انسان در شرایط سختی باشد و احساس کند در خطر مرگ است، جز الله را فرا نمی‌خواند و همهٔ شرکيات خود را فراموش مى‌کند؛ و باعث این اخلاص در دعا برای الله در هنگام سختی‌ها، فطرت سالم موجود در درون هر انسان مى‌باشد.

یکی از رؤسای جمهور آمریکا - آیزنهاور - که فرمانده کل نیروهای آمریکایی در جنگ دوم جهانی بود، پس از آنکه بازگشت به فطرتِ نیروهایش در هنگام خطر شدید را مشاهده کرد، گفت: «در سنگرها هیچ ملحدی وجود ندارد»^۱.
در سنگرها و در هنگام جنگ، منکر خدا وجود ندارد؛ همه به سوی خداوند باز می‌گردند؛ و این حقیقت همان فطرتی است که همهٔ انسان‌ها در هنگام سختی‌ها به آن اعتراف می‌کنند.

راه دوم شناخت الله، عقل است: ما از طریق عقل خداوند را می‌شناسیم.

الله تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ [الطور: ۳۵]
«آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفرینندهٔ خویشند؟».

بر اساس عقل، تنها سه احتمال وجود دارد که چهارمی ندارد:

نخست: اینکه ما بدون خالق آفریده شده باشیم ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ...﴾
«آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند» که این غیرممکن است؛ چون چگونه ممکن است بدون خالق، خلق شده باشیم؟

دوم: اینکه خودمان، خود را آفریده باشیم ﴿...أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾ «یا خود

^۱ - http://en.wikipedia.org/wiki/There_are_no_atheists_in_foxholes

آفریننده خویشند؟» که این نیز محال است؛ چون چگونه خود را خلق نمودیم پیش از آنکه خلق شده باشیم؟

بنابراین با تکیه بر عقل، فقط احتمال سوم باقی می ماند که آیه مذکور درباره آن سکوت کرده است، چون امری بدیهی است؛ اینکه ما خالق داریم که ما را آفریده است.

بنابراین ما الله را به واسطه عقل می شناسیم.

راه سوم شناخت الله، مشاهده و تامل در آفریده های الله است:

زیرا مشاهده خلقت الله ما را در برابر عظمت الله عزوجل قرار می دهد:

﴿قُلْ اَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ [یونس: ۱۰۱]

«[ای پیامبر] بگو: بنگرید که در آسمان ها و زمین چه [نشانه ها] است».

هرچه به دقت آفرینش الهی و استواری شگفت انگیز آن بنگریم، شناخت ما نسبت به الله بیشتر می شود.

این همان چیزی است که پیش تر در بیان دلیل ایجاد و دلیل عنایت و اتقان بیان کردیم.

چهارمین راه برای شناخت الله، شناخت او از طریق پیامبران است.

و این شاهراه شناخت الله عزوجل است، به این معنا که الله را از طریق پیامبران او بشناسیم، زیرا پیامبران درباره الله و صفات و ذات او خبر داده اند. لذا از طریق پیامبران، الله را با اسامی و صفات او می شناسیم و می دانیم که چگونه او را عبادت کنیم و به او نزدیک شویم؛ و می دانیم که چگونه در روز حساب از عذاب الهی نجات یابیم. چون پیامبران مردم را به عبادت الله یا به معنای دیگر مردم را به بازگشت به همان فطرتی فرا خواندند که بر آن سرشته شده اند و اینکه الله را همانگونه که امر نموده عبادت کنند.

پس پیامبران مردم را به راه حق و نجات راهنمایی کردند:

﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ

اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی [فرستادیم] که بشارت‌بخش و بیم‌دهنده بودند تا برای مردم پس از [بعثت] پیامبران، در مقابل الله [هیچ بهانه و] حجتی نباشد؛ و الله همواره شکست‌ناپذیر حکیم است».

و اینکه پیامبران درباره الله خبر داده‌اند و خداوند با معجزات آنان را تایید نموده است، در روز قیامت و در برابر الله، برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد.

الله عزوجل به شما فطرتی عطا کرده که با آن خالق‌تان را می‌شناسید و عقلی عطا کرده و فرصت مشاهده مخلوقات را عنایت نموده و پیامبران را به سوی شما فرستاده است، بنابراین دیگر برای تو حجت و بهانه‌ای نزد الله نمانده است.

۲۲- ادیان زیادی وجود دارد؛ چرا فقط اسلام؟

پاسخ: اسلام یک دین در بین دیگر ادیان نیست.

اسلام در عقیده با عقیده همه پیامبران پیشین موافق است.

زیرا اسلام تصحیح مسیر همه ادیانی است که (توسط پیروان خود) دچار

انحراف شدند؛ و بازگرداندن عقیده توحیدی پیامبران گذشته است.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ

إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا

تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾﴾ [الشوری: ۱۳] «از

دین همان را برای شما مقرر کرد که به نوح امر کرده بود؛ و نیز آنچه به تو وحی

کردیم و آنچه به ابراهیم و موسی و عیسی امر کردیم؛ اینکه: دین را برپا نگاه

دارید و در مورد آن فرقه‌فرقه نشوید [و اختلاف نورزید]. [پذیرش] دعوت تو بر

مشرکان گران آمده است. الله است که هرکس را بخواهد [توفیق عبادت می‌دهد و] به سوی خویش برمی‌گزیند؛ و هرکس را [که توبه کند و به درگاهش] بازآید، به سوی خویش هدایت خواهد کرد».

بنابراین اسلام دینی مانند دیگر ادیان نیست، بلکه اصل همهٔ ادیان است.

۲۳- اسلام چیست؟

پاسخ: اسلام یعنی تسلیم شدن و فروتنی و فرمانبرداری از الله تعالی.

الله جل شانه می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا ۚ وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵] «و دین چه کسی بهتر از [دین] کسی است که خالصانه خود را تسلیم الله کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و الله ابراهیم را به دوستی خالصانه خود برگزید».

﴿أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ﴾: یعنی تسلیم الله شد و فرمانبردار او گردید؛ و پروردگارمان را پاک و منزّه دانست؛ و این فرد بهترین مردم از نگاه دینداری است.

و الله تعالی می‌فرماید:

﴿...فَاللَّهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾ [الحج: ۳۴]

«معبود شما، معبود یگانه است. [همه] در برابر او تسلیم باشید؛ و [ای پیامبر،] خیر دنیا و آخرت را [به فروتنان بشارت بده]».

﴿فَلَهُ أَسْلِمُوا﴾: یعنی: به حکم و فرمان او گردن نهید.

این آیات بیانگر این مهم هستند که اسلام به معنای تسلیم شدن مطلق در برابر الله تعالی و گردن نهادن به فرمان او و اجرای شرع و برنامهٔ او با رضایت و پذیرش کامل؛ و این جوهر اسلام و حقیقت آن است.

بنابراین اسلام یعنی تسلیم شدن برای الله در حکم و شرع او.

و اسلام دین خداوند برای همهٔ انسان‌هاست. الله تعالى می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ [آل عمران: ۱۹]

«در حقیقت، دین [پسندیده] نزد الله همان اسلام است».

و اسلام همان دینی است که الله دینی جز آن نخواهد پذیرفت. ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ

غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل عمران: ۸۵]

«هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است».

و اسلام همان دینی است که الله متعال همهٔ پیامبران را با آن فرستاد، چنانکه دین همهٔ پیامبران یکسان بوده که همان اسلام است؛ و همهٔ پیامبران با دعوت توحید آمده‌اند، اگرچه شریعت‌های‌شان متفاوت بوده است.

الله تعالى می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[الأنبياء: ۲۵] «و ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی کردیم که [به مردم بگوید]: معبودی [به‌حق] جز من [= الله] نیست؛ پس تنها مرا عبادت کنید».

و تنها دین اسلام است که دارنده‌ی این توحید است.

اسلام تنها دین توحیدی حال حاضر بر روی زمین است.

در حالی که همهٔ منتسبان به دیگر شرایع، کم یا زیاد گرفتار شرک شده‌اند، زیرا پس از مرگ پیامبران و پس از آنکه مردم را با توحید ترک گفتند، مردم به مرور زمان دچار شرکیاتی شدند؛ و امروز هیچ دینی بر آن توحید خالصی که پیامبران آوردند، باقی نمانده جز دین اسلام.

۲۴- آیا در اسلام پاسخ پرسش‌هایی که عقل‌ها را حیران و سرگشته

نموده، وجود دارد: اینکه از کجا آمده‌ایم؟ برای چه در این جهان هستیم؟ و به کجا می‌رویم؟

پاسخ: اسلام در یک آیه از قرآن، به همه این پرسش‌ها پاسخ داده است. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۲۲] «و چرا معبودی را عبادت نکنم که مرا آفریده است و [شما نیز] به سویش بازگردانده می‌شوید؟».

از کجا آمده‌ام؟ الله مرا آفریده است «الَّذِي فَطَرَنِي».

و به کجا در حال رفتنم؟ به سوی الله می‌روم تا مرا برای کارهایم محاسبه کند «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ».

برای چه به این دنیا آمده‌ام؟ برای عبادت الله و برای آنکه آزموده شوم. چرا الله را عبادت می‌کنم؟ طبیعی است الله را عبادت کنم که مرا آفریده است و این طبیعتِ رابطه میان بنده و پروردگار اوست؛ اینکه بنده پروردگار و خالقش را عبادت کند. «وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي».

تنها یک آیه، مهم‌ترین سه پرسشی که بشر را حیران نموده، پاسخ داده است: ﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۲۲].

۲۵- چگونه دانستید که محمد ﷺ فرستاده‌ای از سوی الله است؟

پاسخ: تعدد ادله اعجاز، مفید تواتر معنوی و یقین کامل است.

ارسطو با مجموع آثارش فیلسوف است نه با یک جمله یا یک تحلیل فلسفی.

و بقراط با مجموع پروژه‌های پزشکی‌اش پزشک است نه با انجام یک جراحی.

همین‌طور تعدد دلایل اعجاز که از پیامبر ﷺ نقل شده، بیانگر تواتر معنوی و یقین کامل به پیامبری ایشان را می‌باشد.

چون در سیرت ایشان ﷺ تأمل می‌کنید و او را انسانی صادق می‌یابید که به اعتراف دشمن‌ترین دشمنانش مشهور به صداقت و راستی بوده است و هیچگاه نسبت دروغ یا فجور به ایشان داده نشده است؛ و از سوی دیگر دربارهٔ اموری غیبی خبر داده که همهٔ آنها چنانکه خبر داده، روی داده است؛ همچنین از روز اول عقیده‌ای که به آن فرا خوانده، با عقیدهٔ همهٔ پیامبران موافق است؛ و نیز کسی بوده که انبیا صدها سال پیش از آمدنش بشارت آمدن او را داده بودند، همهٔ اینها مفید تواتر معنوی و یقین کامل به درستی رسالتش می‌باشد.

از سوی دیگر، دربارهٔ بزرگ‌ترین معجزه‌ی ایشان یعنی قرآن کریم چه می‌توان گفت؟

قرآنی که الله متعال با آن لغت‌شناسان و ادیبان را به مبارزه طلبیده تا همانند آن یا یک سوره از آن را بیاورند، اما چنین نکردند.

الله عزوجل می‌فرماید:

﴿...إِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا...﴾ [البقرة: ۲۴]

«پس اگر این کار را نکردید - و هرگز قادر بر انجام این کار نخواهید بود -».

و چنین نکردند و نتوانستند چنین کنند.

و قرآن کریم همواره مشرکان اهل بلاغت و فصاحت را به مبارزه طلبید و آنان همواره از رویارویی و آوردن همانند آن عاجز ماندند.

دکتر عبدالله دراز رحمه الله می‌گوید: «آیا پیامبر ﷺ از این نمی‌ترسید که با این تحدی غیرت ادبی آنان را به جوش بیاورد؟

و در نتیجه همگی با هم برای رقابت برخیزند؛ و اگر گروهی از بلیغان و سخنوران همدست می‌شدند تا سخنی هم طراز آن بیاورند ولو در برخی از جوانبش، چه می‌توانست بکند؟! و اگر او توانست این حکم را بر اهل دوران خود صادر کند (و آنان را که

اهل بلاغت بی نظیری در میان عرب بودند اینگونه به مبارزه طلبید) چگونه می‌تواند همین حکم را دربارهٔ نسل‌های بعد صادر کند؟ (که نخواهند توانست مانند قرآن بیاورند؟)

کسی که قدر و جایگاه خود را بداند برای چنین ماجراجویی اقدام نمی‌کند مگر دستانش از قضای (الهی) و خبر آسمان پر باشد و به این ترتیب چنین چالشی را در میان جهانیان مطرح کند؛ و اینگونه بود که سخن او همچون حکمی نهایی (بر عجز آنان) بود، در نتیجه هر که در طول تاریخ قصد رویارویی کرد، آشکارا ناتوان گردید و شکست خورد.^۱

آن مشرکان به این نتیجه رسیدند که جمع لشکرها و احزاب برای نبرد با رسول الله ﷺ آسان‌تر از رفتن به مصاف قرآن و پذیرش این چالش است؛ و این اوج تلاش آنها بود:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ﴾

[فصلت: ۲۶] «کافران [که در برابر حق عاجز گشته بودند] گفتند: به این قرآن گوش نکنید و در [هنگام تلاوت] آن، جنجال به راه اندازید [و سخنان بیهوده بگویید]؛ باشد که پیروز گردید».

همهٔ عرب و همهٔ امت‌هایی که این مبارزه طلبی به آنان رسید، چیزی نیاورند که ملحدان را آسوده گرداند و دیگران به وسیله‌ی آن (از بابت این مبارزه طلبی) راحت شوند.

آلوسی رحمه الله می‌گوید: «تا به امروز هیچیک از آنان چیزی را به زبان نیاورده (که پاسخ به این مبارزه طلبی) توصیف شود».

جبیر بن مطعم که هنوز مسلمان نشده بود، می‌گوید: از پیامبر ﷺ شنیدم که در نماز مغرب سورهٔ طور را می‌خواند، چون به این آیه رسید:

۱- النبأ العظيم، د. عبدالله دراز رحمه الله، ص ۴۴-۴۵.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ﴾^{۳۵} أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿۳۶﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصِيطِرُونَ ﴿۳۷﴾ [الطور: ۳۵-۳۷]

«آیا آنان از هیچ آفریده شده‌اند یا خود آفریننده خویشند؟ آیا آنان آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ [نه]، بلکه آنان یقین ندارند [که الله آفریننده مطلق است]. آیا گنجینه‌های [نعمت و هدایت] پروردگارت نزد آنان است؟ آیا [بر همه چیز] تسلط دارند؟».

فرمود: «كَادَ قَلْبِي أَنْ يَطِيرَ»: «نزدیک بود قلبم از جا کنده شود»^۱.

قرآن دارای اسرار شکفانگیزی است که به نفس بشری می‌رسد. تأمل کنید که چگونه وقتی ابوبکر صدیق قرآن می‌خواند، زنان مشرکان از شدت جذابیت آیات قرآن و تاثیر آن، گرد خانه او جمع می‌شدند، تا جایی که این باعث ترس قریشیان شد.^۲

و بر این اساس بود که هیئت‌های عرب توافق نمودند که قرآن را نشنوند و نگذارند که خانواده‌های‌شان آن را بشنوند؛ و این تنها راه آنها برای باقی ماندن بر کفر بود.

از جمله شگفتی‌های قرآن کریم و عجایب پایان‌ناپذیرش همان مساله‌ای است که دکتر عبدالله دراز رحمه الله درباره قضیه نزول آیات قرآن در اوقات گوناگون بیان کرده است؛ پس از نزول آیات، پیامبر ﷺ دستور می‌داد تا برخی از آیات در جاهای معینی در بین سوره‌ها و آیات دیگر قرار دهند؛ و به این ترتیب در پایان، هر سوره همچون بنایی مستقل ظهور می‌کرد. دکتر عبدالله دراز رحمه الله می‌گوید: «در هنگام نزول قرآن، در برخی موارد آیات بیشتری نازل می‌شد و به تدریج بخش‌هایی مستقل تشکیل می‌شد؛ بعد از اینکه آیات

۱- صحیح بخاری (۴۸۵۴).

۲- صحیح بخاری (۳۹۰۵).

بعدی نازل شده و بنا بر امر پیامبر، به آیات قبلی در هر بخش ضمیمه می‌شد؛ چنانکه پیامبر از روح القدس (جبرئیل) دریافت می‌کرد.

حال اگر تواریخ بی‌حد و حصر نزول آیات قرآن کریم را در نظر بگیریم و ملاحظه کنیم که این وحی عموماً به شرایط و مناسبت‌های خاصی مرتبط بوده، این مسأله ما را به پرسش دربارهٔ زمانی فرامی‌خواند که فرایند تنظیم هر سوره به شکل یک بخش مستقل صورت گرفت.

انگار قرآن قطعاتی جدا از هم و شماره‌گذاری شده از یک بنای قدیمی بوده که بنای آن دوباره در جایی دیگر به همان شکل سابق بازایی شده است؛ و گرنه چگونه می‌توان این ترتیب فوری و ساختارمند بسیاری از سوره‌ها در یک آن را توجیه کرد؟

اما انسان هنگام وضع و ایجاد چنین نقشه‌ی راهی دربارهٔ حوادث آینده و اقتضائات تشریعی و راه‌حل‌های آن (مرحله) چه ضمانت تاریخی می‌تواند داشته باشد؟ علاوه بر شکل لغوی که باید این راه‌حل‌ها بر اساس آن ارائه شود و از نگاه همگرایی با اسلوب آن سوره خاص نه سوره‌ای دیگر موافق باشد؟ آیا به این نتیجه نمی‌رسیم که کامل شدن این نقشه و محقق شدن آن به شکل مورد نظر، نیازمند دخالت از سوی آفریدگار بزرگی است که قادر به ایجاد چنین نظم دلخواهی است؟»^۱

بنابراین قرآن معجزه‌ای مستقل بر صداقت پیامبری ایشان ﷺ است. معجزات پیامبر ﷺ که به دست ایشان رخ داد، بسیارند و بیش از هزار معجزه است که دورهٔ روی دادن آن دور نیست و ناقلان این معجزات از راستگوترین و نیکوکارترین مردم بودند.

راویانی که این معجزات را برای ما نقل کرده‌اند، دروغ را در امور کوچک

۱- کتاب مدخل إلى القرآن الكريم، دکتر عبدالله دراز.

جایز نمی‌دانستند، بنابراین چطور ممکن است که بر ایشان دروغ ببندند حال آنکه می‌دانند هرکس عمداً بر ایشان دروغی نسبت دهد، باید جایگاهش را در دوزخ مهیا سازد؛ چنانکه پیامبر ﷺ در این مورد هشدار داده است.

و برخی از این معجزات را هزاران تن از صحابه شاهد بودند و برخی دیگر را ده‌ها تن از آنها روایت کرده‌اند، با این همه چگونه امکان دارد که همه آنها در دروغ گفتن در این مورد اتفاق کرده باشند؟

نمونه معجزات ایشان که جمع بزرگی از مردم شاهد آن بودند: حدیث ناله تنه خرما که حدیث مشهور و متواتری است؛ چنانکه پیامبر ﷺ بر روی تنه خرمایی خطبه می‌خواند، پس هنگامی که برای ایشان منبری ساختند و بر آن منبر بالا رفتند و خطبه گفتند، تنه خرما از روی دلتنگی ناله کرد و مانند کودک گریست، و همچنان می‌نالید و می‌گریست، تا آنکه پیامبر ﷺ آن را در آغوش گرفت و ساکت شد.

این حدیث را این عده از صحابه روایت کرده‌اند: انس بن مالک، جابر بن عبدالله، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، اُبی بن کعب، ابوسعید، سهل بن سعد، عایشه بنت ابوبکر و ام سلمه.

آیا ممکن است که این تعداد از صحابه در روایت خبری مانند این، بر دروغ تبانی و توافق کنند؟

بلکه حتی برخی از معجزات ایشان را هزاران تن از صحابه مشاهده کردند، مانند جوشش آب از بین انگشتان گرمی ایشان؛ تا جایی که از آن آب، هزار و پانصد صحابی وضو گرفتند و نوشیدند؛ و این حدیث متواتری است که بخاری و مسلم روایتش کرده‌اند.

و زیاد شدن غذای کم، چنانکه لشکری بزرگ از آن خوردند؛ این روایت نیز به صورت متواتر از صحابه روایت شده است؛ و تنها بخاری در پنج مورد

معجزات زیاد شدن غذا به دست پیامبر ﷺ را در صحیحش آورده است.^۱ اکنون که دلایل راستگو بودن ایشان ثابت است و معجزات پرشمار دال بر نبوت ایشان ﷺ است، چگونه انسان خردمند می‌تواند همه اینها را تکذیب کند؟

مثال‌های کوتاه دیگری از معجزات پیامبر ﷺ:

رسول خدا ﷺ شبی خبر داد که باد شدیدی خواهد وزید و مردم را از ایستادن نهی کردند، پس مردی برخاست و باد او را برداشت و در مکانی دور پرت کرد.^۲ همچنین رسول خدا ﷺ در همان روزی که نجاشی از دنیا رفت، خبر از مرگ ایشان داد و بر او (نماز میت غایب خواند) و چهار تکبیر گفت.^۳ پیامبر ﷺ از شهادت عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر رضی الله عنهم اجمعین خبر داد، مبنی بر این که آنان مانند دیگر مردم در بستر خویش از دنیا نمی‌روند.

روزی رسول الله ﷺ همراه با ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بر کوهی بالا رفتند، پس صخره تکان خورد که رسول الله ﷺ خطاب به کوه فرمودند: «اهْدَأْ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ». یعنی: «آرام باش که بر تو نیست جز پیامبر یا صدیق یا شهید».^۴

در این حدیث، رسول خدا به نبوت خود و صدیق بودن ابوبکر و شهید شدن سایر صحابه‌ای حکم نمودند که بر روی کوه حاضر بودند؛ و همان چیزی که

۱- بخاری (۱۲۱۷)، (۲۶۱۸)، (۳۵۷۸)، (۴۱۰۴)، (۶۴۵۲)؛ و همه اینها حوادث و وقایع

گوناهونی است که تنها در بخاری آمده است!

۲- صحیح مسلم (۳۳۱۹).

۳- صحیح بخاری (۱۳۳۳).

۴- صحیح مسلم (۲۴۱۷).

رسول خدا ﷺ بیان نمود، رخ داد.

همچنین ۱۵۰ حدیث هست که پیامبر ﷺ در آنها پروردگارش را به دعا خواندند و دعایش در همان لحظه اجابت شد و مردم شاهد بودند!^۱ و هنگامی که اهل مکه از رسول الله ﷺ خواستند که معجزه‌ای به آنان نشان دهد، ماه را که دو نیمه شده بود به آنان نشان داد، تا جایی که غار حراء را بین آن دو نیمه دیدند؛ و این حدیثی است متواتر، یعنی در بالاترین درجه صحت است.

و پیامبر ﷺ سوره قمر را که معجزه دو نیمه شدن ماه در آن ذکر شده، در اجتماعات بزرگ مانند جمعه‌ها و اعیاد می‌خواند تا آنچه از معجزات ایشان در این سوره آمده، به گوش آنان برساند و برای درستی نبوتش به آن استدلال می‌کرد.

و پیامبر ﷺ خبر داد که آدم آخرین موجود از میان موجودات زنده است که آفریده شد: «وَخَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ، فِي آخِرِ الْخَلْقِ»؛ یعنی: «و آدم را پس از عصر روز جمعه، در جمله‌ی آخرین مخلوقاتش آفرید».^۲

و این حقیقتی علمی است که اکنون اثبات شده است. چگونه پیامبر ﷺ دانست که آدم ﷺ آخرین موجودات زنده‌ایست که پس از گیاهان و دیگر حیوانات بر روی زمین ظاهر شده است؟ این کلام الهی را ببینید که می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً...﴾

[الإسراء: ۱۲] «شب و روز را دو نشانه [ی قدرت و یگانگی خویش] قرار دادیم؛ و

۱- این احادیث را سعید بن عبدالقادر باشنفر در کتابش «دلائل النبوة» گرد آورده است. این کتاب را انتشارات دار ابن حزم منتشر کرده است.

۲- صحیح الجامع (۸۱۸۸).

نشانه شب را محو [و تیره] کردیم و نشانه روز را روشنی بخش قرار دادیم». پس نشانه شب را محو گردانیدیم: یعنی ماه که نشانه شب است، روشنی بخش بود، سپس روشنی‌اش را از دست داد.

و این همان چیزی است که صحابه این آیه کریمه را به آن تفسیر کرده‌اند. امام ابن کثیر در تفسیرش آورده که عبدالله بن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «ماه می‌درخشید همانطور که خورشید می‌رخشد؛ و ماه نشانه شب است، که (روشنی‌اش) محو شد».

شگفت آور این است که این همان نتیجه‌ای است که علم امروز به آن دست یافته است. ناسا در سایت رسمی و کانال رسمی‌اش (در یوتیوب) موضوعی را نشر کرده مبنی بر این که: ماه در دوره نخست از عمرش درخشان و فروزان بوده است.^۱

وقوع معجزات و اخبار غیب و اسرار دقیق زمین و آسمان‌ها و نازل شدن قرآن بر او و به همراه داشتن همان پیامی که پیامبران قبلی با خود داشتند و اینکه همواره از جانب الله متعال تایید شده و از دنیا نرفته تا زمانی که شریعت کامل گردیده است، به صورت بی‌شمار و به تواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت شده است.

بنابراین پیامبر دانستن او نشانگر خردمندی است!

و معجزات غیبی ایشان بیش از هزار مورد است.

و معجزات ایشان را یارانش که راستگوترین و بهترین مردم پس از ایشان بودند، نقل کرده‌اند.

اما عجیب این است که بزرگان صحابه پیش از دیدن معجزات اسلام آوردند. آنان اسلام آوردند زیرا می‌دانستند که پیامبر محمد صلی الله علیه و آله راستگوست، و

^۱ - http://www.nasa.gov/mission_pages/LRO/news/vid-tour.html
<https://www.youtube.com/watch?v=UIKmsQqpawY>

هرگز دروغ نگفته است.

و این موضع کبار صحابه، یک موضع عاقلانه و حکیمانه است، زیرا راستگویی پیامبر ﷺ یک دلیل کافی مستقل برای اثبات درستی نبوت اوست. زیرا آنکه ادعای پیامبری می کند یا راستگوترین مردم است، زیرا او پیامبر است و پیامبر راستگوترین انسان هاست.

و یا دروغگوترین مردم است، زیرا در بزرگترین امر دروغ گفته است. و امر راستگوترین مردم با دروغگوترین آنها بر کسی پوشیده نمی ماند، مگر بر جاهل ترین مردم.^۱

برای عاقل چه آسان است که راست گوترین و دروغ گوترین مردم را از یکدیگر تشخیص دهد.

مشرکان نیز در نخستین روز بعثت پیامبر ﷺ اعتراف کردند که او هرگز دروغ نگفته است، و به او گفتند: «از تو هرگز دروغی تجربه نکرده ایم»^۲. و هنگامی که هرقل از ابوسفیان که هنوز مسلمان نشده بود، پرسید: «آیا پیش از آنکه چیزی بگوید که گفت، او را به دروغ متهم می کردید؟». ابوسفیان گفت: «نه».

پس هرقل گفت: «ممکن نیست که دروغ گفتن بر مردم را رها کند و بر الله دروغ ببندد».

سپس هرقل سخن مشهور خود را گفت که: «اگر نزد او بودم، حتما پاهایش را می شستم»^۳.

۱- ثبوت النبوة عقلا ونقلا، ابن تیمیه، دار ابن الجوزی (۵۷۳) و به همین معنا در همین منبع صفحه ۳۱۸ نیز آمده است.

۲- صحیح بخاری (۴۹۷۱).

۳- صحیح بخاری (۷).

و کفار از نشان دادن حتی یک دروغ از او در کل دوران زندگی‌اش ناتوان ماندند، برای همین قرآن کفر آنان را با وجود آنکه پیش از بعثت به حال او آشنا بودند، توبیخ و نکوهش کرده است؛ چنانکه پروردگار ما سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ﴾ [المؤمنون: ۶۹] «یا پیامبرشان را [به خوبی] نشناخته‌اند و [از این روست که] او را انکار می‌کنند؟».

پس حال پیامبر و سیرت او دلیل مستقلى بر پیامبری او است. و چون دلایل راستگویی ایشان ثابت است و معجزات پرشمار دال بر نبوت اوست، چگونه انسان خردمند می‌تواند همه اینها را تکذیب کند؟

۲۶- چگونه بدانیم که از من خواسته شده تا به الله ایمان بیاورم؟

پاسخ: در خود بیندیشید تا متوجه شوید که در حال آزموده شدن هستید، آیا در درون خود این را احساس نمی‌کنید که چیزی به شما می‌گوید کار درست را انجام بده و کار اشتباه را انجام نده؟

اگر در برابر شما اموالی باشد و صاحبش از آنها غافل، این احساس به شما دست می‌دهد که این اموال را بردار و از آنها استفاده کن؛ و احساس متضادی که می‌گوید: این کار را نکن که حرام است و جرم.

بنابراین شما در همه ایستگاه‌های زندگی در حال امتحان هستید. پس این احساس - که این کار را بکن و این کار را نکن - در درون شما وجود دارد؛ چون شما برای آزموده شدن آمده اید و به حال خود رها نشده‌اید؛ و چیزی بی‌ارزش و بی‌هدف نیستید.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳] «همانا ما راه را به او

نشان دادیم؛ خواه سپاسگزار باشد یا ناسپاس».

پس انسان که در درون خود ندای انجام بده و انجام نده دارد، در هر موقعیتی از موقعیت‌های زندگی یا شکرگزار است و یا ناسپاس. بلکه در هر گامی از گام‌های زندگی انسان، برای انسان این امکان هست که یا کار خوب انجام دهد و یا کار بد، آیا به مسجد برود یا به لُهو و لعب بپردازد.

برای همین است که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶] «و جن و انس را فقط

برای این آفریده‌ام که مرا عبادت کنند [و از بندگی دیگران سر باز زنند]». شما در هر قدمی که برمی‌دارید، نوعی از بندگی الله یا معصیت او را خواهید یافت.

پس هر که برای انجام آنچه الله به او امر نموده، توفیق یافت نجات‌یافته است؛ و هر که از امر الهی سرپیچی کرد، به خطا رفته است. و این مختار بودن و حق انتخابی که به انسان داده شده است، محاسبه‌ی انسان در برابر هر کاری را در پی دارد که انجام می‌دهد. هدف از خلقت ما همین است که امتحان شویم؛ و این همان هدفی است که الله به خاطر آن پیامبران را فرستاد و کتاب‌ها را نازل کرد.

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ...﴾ [النحل:

۳۶] «یقیناً ما در هر امتی، پیامبری را [با این پیام] برانگیختیم که: الله یکتا را عبادت کنید و از طاغوت [= معبودان غیر الله] دوری کنید».

و پس از آنکه این امتحان با مرگ به پایان رسید، به سوی الله باز می‌گردیم:

﴿...وَالِيهِ تُرْجَعُونَ﴾ [یس: ۲۲] «و [شما نیز] به سویش بازگردانده می‌شوید؟».

﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ﴾ [النجم: ۴۲] «و اینکه بازگشت [همه امور] به سوی

پروردگار توست».

﴿إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ﴾ [العلق: ۸] «یقیناً بازگشت [همه] به سوی پروردگار

توست».

پس ما به سوی الله باز می گردیم تا برای آنچه از پیش فرستادیم محاسبه شویم.

﴿وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٦٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٦١﴾﴾ [النجم: ۴۰-۴۱] «و اینکه

بی گمان، تلاش او [در محاسبه اعمالش در روز قیامت،] منظور خواهد شد؛ آنگاه پاداشش را به تمامی خواهند داد».

بزودی اعمالی را که از پیش فرستاده اید، خواهید دید و برای آن محاسبه

خواهید شد:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾﴾ [الزلزلة:

۷-۸] «آنگاه هرکس به اندازه ذره ای کار نیک انجام داده باشد، [پاداش] آن را

می بیند؛ و هرکس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد، [کیفر] آن را می بیند».

۲۷- آیا ایمان به الله همراه با کفر به پیامبران کافی است؟

پاسخ: نه.

ایمان به وجود الله همراه با عدم ایمان به پیامبران، برای مسلمان بودن

انسان کافی نیست. این چه معنایی می تواند داشته باشد که به الله به عنوان

خالق و روزی دهنده و تدبیرکننده ایمان بیاوری، سپس به وحی او کفر بورزی

و پیامبران را انکار کنی؟

این کفر اکبر است.

بله جرم و گناهی بزرگتر از این نیست که کسی وحی الله را رد کند. الله

تعالی می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ

نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾ [النساء: ١٥٠-١٥١] «کسانی که به الله و پیامبران کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان الله و پیامبران جدایی اندازه‌دارند و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم؛ و می‌خواهند در این [میان، بین کفر و ایمان برای خود] راهی برگزینند. آنان به راستی کافران و ما برای کافران عذابی خفت‌بار مهیا کرده‌ایم».

بنابراین کسی که به الله ایمان بیاورد و به پیامبران کفر بورزد، بدون تردید کافر است.

پس هرکس به پیامبری از پیامبران کفر بورزد، به الله کفر ورزیده است؛ زیرا وحی الهی را انکار کرده است؛ و بر همین اساس اهل کتاب کافر شدند، چون به نبوت محمد بن عبدالله ﷺ کافر شدند.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ٦] «بی‌گمان، کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، جاودانه در آتش جهنم خواهند ماند. آنان بدترین آفریدگان هستند».

و وعید الهی مبنی بر وارد نمودن آنان به دوزخ حق و راست است:

﴿...فَحَقَّ وَعِيدُ﴾ [ق: ١٤] «پس وعده عذاب من [بر آنان] تحقق یافت».

اسلام و نجات یافتن صرفا وابسته به این نیست که انسان به خالق بودن و رازق بودن و مَحیی و مُمیت بودن الله ایمان بیاورد، بلکه باید به پیامبران او نیز ایمان آورد.

بنابراین، ایمان به وجود الله و کفر به پیامبر کافی نیست و در روز قیامت برای بنده در برابر الله هیچ سودی نخواهد داشت، زیرا لازم است که الله را عبادت کند و ایمان به همه پیامبران را کامل سازد.

و اگر ایمان به وجود الله کافی بود، دیگر خداوند پیامبران را نمی‌فرستاد

و کتاب‌هایش را نازل نمی‌کرد، زیرا همهٔ بشر با فطرت خود الله را می‌شناسند. پس الله که شما را آفرید و هدایت کرد و روزی داد، تنها او شایسته‌ی این است که چنان عبادتش کنید که از طریق پیامبرانش تشریع نموده است.

۲۸- آیا به کافر اجر و پاداشی از جانب الله به خاطر کارهای نیکش می‌رسد؟

پاسخ: نیکوکاری هم فطرتی است که الله متعال مردم را بر آن سرشته است؛ برای همین است که می‌بینید هر انسانی عمل نیک انجام می‌دهد اگرچه کافر یا مشرک باشد. پس همه بر اساس فطرتی که بر آن سرشته شده‌اند، کارهای نیکی انجام می‌دهند.

اما شرط پذیرش عمل نیک این است که برای الله تعالی باشد، یعنی قصد فرد از انجام آن بهدست آوردن ثواب و پاداشی از جانب الله متعال باشد. از این‌رو به شخص کافری که همراه با الله خدایان دیگری را عبادت می‌کند، می‌گوییم: نزد کسانی برو که در کارهای نیکت آنها را با الله شریک کرده‌ای؛ و پاداش خود را از آنان بخواه، چون در این کارهای نیک تنها رضایت الله را نخواسته‌ای.

شخصی را تصور کنید که خانواده‌اش او را تربیت کرده و برای او هزینه کرده‌اند تا جوانی قوی بنیه شده است، سپس نزد دیگران می‌رود تا به آنان خدمت کند. آیا او حق دارد که نزد خانواده‌اش برگردد تا به آنها بگوید: مزد خدمتم به دیگران را به من بدهید؟

طبعاً باید نزد همان کسانی برود که خدمت‌شان کرده و مزدش را از آنان بگیرد.

و مثال اعلی از آن الله است.

الله همان کسی است که شما را آفریده و روزی‌تان داده و با همهٔ نعمت‌هایش

بر شما منت نهاده است، اما شما عبادتش را رها می‌کنید و می‌خواهید اجر و پاداش عمل‌تان را از او بگیرید؟ چگونه چنین چیزی ممکن است؟
برای همین است که الله عزوجل می‌فرماید:

﴿وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ [الفرقان: ۲۳] «و به [بررسی] کارهای‌شان می‌پردازیم و همه را [همچون] غباری پراکنده می‌سازیم».
و الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...﴾ [النور: ۳۹] «و کسانی که کفر ورزیدند، اعمال‌شان همچون سرابی در بیابانی هموار است که [از دور، انسان] تشنه آن را آب می‌پندارد تا آنکه نزدیکش می‌شود [و] چیزی نمی‌یابد».

بنابراین کسانی که کفر ورزیده‌اند، مستحق پاداش عمل‌شان نیستند حتی اگر عمل آنان نیک و صالح باشد، زیرا آنان کافرند و قصدشان از عمل صالح کسب ثواب پروردگارشان نبوده است و با آن اصلا در پی جلب خشنودی خالق خود نبوده‌اند.

بنابراین مسئله فقط انجام عمل نیک نیست، زیرا همه ما فطرتاً به انجام بسیاری از کارهای نیک گرایش داریم، بلکه قضیه این است که چرا و برای چه کسی این کار نیک را انجام می‌دهید؟ آیا برای مصلحت شخصی خودتان است یا از روی ریا یا برای غیر الله؟

هیچیک از اینها در راه الله به حساب نمی‌آید و از آن امید پاداش عمل صالح از سوی الله نمی‌رود.

۲۹- اگر اسلام دین حق است، این شبهات از کجا می‌آید؟

پاسخ: شبهه یعنی مسئله‌ای که مسلمان در دینش نمی‌فهمد و فهمش بر

او پوشیده مانده تا پاسخی برای آن بیابد.

اراده الله سبحانه بر این بوده که در مسائلی فرعی در دین، اموری مُشْتَبَه باقی بماند تا آنکه خواهان باطل هستند، از طاعت پروردگار دور بمانند. الله عزوجل می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾﴾ [آل عمران: ٧] «[ای پیامبر،] اوست که کتاب [= قرآن] را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است که آنها اساس کتابند و [بخشی] دیگر متشابهات است [که تأویل پذیرند]؛ اما کسانی که در دل‌های‌شان انحراف است، برای فتنه‌جویی [و گمراه کردن مردم] و به خاطر تأویل آن [به دلخواه خود،] از متشابه آن پیروی می‌کنند؛ حال آنکه تأویلش را [کسی] جز الله نمی‌داند؛ و راسخان در علم [= علمای دین] می‌گویند: ما به همه آن [آیات - چه محکم و چه متشابه -] ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست؛ و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد».

﴿...فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ...﴾ یعنی آنکه در دلش انحراف است، در جستجوی فتنه و دوری از الله، از این شبهات پیروی خواهد کرد.

پس اراده‌ی الله بر مبنای حکمتش بر این رفته است که ایمان و کفری هردو باشند.

﴿...فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ...﴾ [التغابن: ٢] «[گروهی] از شما کافرند و [گروهی] از شما مؤمن هستند».

آنکه خواهان کفر است، به این شبهات چنگ می‌زند و با آن از دینش و از

نمازش و از ایمانش غافل می‌شود.

اما مؤمن تابع ادله محکم و ثابت است که همان (أم الكتاب) هستند و اساس دین و رسالت؛ و اگر چیزی را بیابد که نمی‌فهمد، درباره‌ی آن می‌پرسد، اما آنچه نمی‌داند او را از دینش یا از نمازشبه خود مشغول نمی‌دارد. بنابراین فقط کسی از دینش مشغول چیزی می‌شود که آن را نمی‌داند که در دلش بیماری است.

﴿...وَلْيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا ۖ كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنِ يَشَاءُ...﴾ [المدر: ۳۱] «و تا کسانی که در دل‌های‌شان مرض [نفاق] است و [نیز] کافران بگویند: هدف الله از این مثل [و توصیف] چیست؟ این‌گونه، الله هرکس را بخواهد، گمراه می‌سازد و هرکس را بخواهد، هدایت می‌کند».

از دیگر حکمت‌های وجود شبهات این است که با این شبهات، اهل علم و بصیرت در دین الله از دیگران متمایز می‌شوند؛ و به این ترتیب می‌بینید که عالم پاسخ امور مُشْتَبَه را می‌داند و به سبب همین دانستن از شخص عامی که در دین عمیق نشده و علم آن را کسب نکرده، متمایز می‌شود؛ و چنین است که الله متعال درجات کسانی را بالا برده که به آنها علم داده شده است. حق واضح است، اما باید متشابهاتی باشد تا از طریق آن تمایز و غربالگری حاصل شود.

سنت الله درباره‌ی مخلوقاتش تکلیف است؛ و سنتش در تکلیف این است که بخشی از حکمتش پنهان بماند. برنده آن است که در آنچه پنهان و ظریف و دقیق است، به آنچه می‌داند استدلال کند؛ و بازنده کسی است که آنچه را نمی‌داند حجاب و مانعی قرار دهد که او را از استدلال به آنچه می‌داند، محروم نماید.

۳۰- چرا الله شر را آفرید؟ یا به عبارت دیگر: پاسخ مسلمان به «مسأله‌ی شر» چیست؟

پاسخ: فتنه شر تقریباً بزرگ‌ترین سبب الحاد در طول تاریخ بوده است.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ ۖ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾ [الحج: ۱۱]

«و از [میان] مردم کسی هست که الله را با تردید عبادت می‌کند [و ایمانش ضعیف است]؛ پس اگر خیری به او برسد، [دلش] به آن آرام می‌گیرد [و بر ایمانش باقی می‌ماند] و اگر بلایی [برای آزمایش] به او برسد، روی می‌گرداند [و به کفر بازمی‌گردد]. او در دنیا و آخرت زیان کرده است. این همان زیان آشکار است.»

بنابراین کسانی هستند که به سبب فتنه یا بلا یا مصیبتی که دامنگیرشان شده، به الله کافر می‌شوند.

شاید در اینجا ملحد بپرسد: اصلاً چرا باید شری وجود داشته باشد؟

پاسخ بسیار ساده است: چون ما مکلف هستیم.

زیرا ما در جهان آزمایش هستیم.

پروردگار ما سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَنَبَلُوكُم بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً...﴾ [الأنبياء: ۳۵] «و [ای مردم]، شما را با بدی و نیکی می‌آزماییم.»

بنابراین خیر و شر برای این هستند که شما مکلف هستید و تکلیف همان هدفی است که برای آن وجود دارید.

الله تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾

[الملک: ۲] «[همان] ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است؛ و او پیرومندِ بخشنده است.»

وجود شر و وجود فتنه‌ها و بلایا، خود بزرگ‌ترین دلیل بر درستی قضیهٔ دین و خطای الحاد است.

پس اگر ما فرزندان این جهان مادی بودیم، خیر و شر دخیلی به ما نداشت و شامل ما نمی‌شد.

اگر جهان کاملاً بی‌معنا بود، هرگز به درک اینکه بی‌معناست نمی‌رسیدیم.^۱ زیرا بنابر روایت الحادی، بر اساس حتمیات مادی محکمی در حرکت هستیم و قوانین طبیعت بر ما حاکم است؛ و در چنین چارچوبی، اصلاً ماهیت شر و معنای کلمهٔ شر را نمی‌دانستیم.

آیا فهمیده‌ترین حیوانات درکی از مسئلهٔ شر دارند؟

همین که ما شر را درک می‌کنیم به این معناست که ما فرزندان این جهان مادی نیستیم؛ و درک‌مان از وجود شر از خاستگاهی غیر از خاستگاه مادی داروینی از وجود می‌آید.

ما متعلق به خاستگاهی آسمانی هستیم، نه از خاستگاهی الحادی و مادی و زمینی؛ و این تنها تفسیر درک شر توسط ماست.

پس تا وقتی که ما مکلف هستیم، طبیعی است که فتنه‌ها و بلاهایی هم باشد و طبیعی است که شر ما را فراگیرد.

شر و کمی درد و توان ارتکاب گناه، مقتضای طبیعی و نتیجهٔ بدیهی آزادی اراده و تکلیف الهی است.

و وجود شر و بلا و مصیبت‌ها و شهوت‌ها، بهترین گنجینه‌های درون انسان صالح و بدترین نهفته‌های درون انسان فاسد را آشکار می‌سازند.

طرز فکر عجیب ملحدها که وجود خالق را به سبب وجود شر انکار می‌کنند چنین است:

۱- C. S. Lewis

۱- اگر پدر نیکوکار است و خیر فرزندش را می‌خواهد، پس چرا اجازه می‌دهد واکسن ضد میکروب دردناک را به فرزندش تزریق کنند؟

۲- اینجا فرزند به دلیل تزریق واکسن درد کشیده است؟

۳- پس پدر موجود نیست.^۱

آیا این یک نتیجه‌گیری عقلی است؟

سپس این طبیعی است که ما همه ریزه‌کاری‌های حکمت الهی در خیر و شر را ندانیم.

الله تعالی حکمت کارهای خضر را برای موسی علیه السلام آشکار ساخت، با اینکه کارهایی به ظاهر ناروا و غیر قابل قبول بودند، اما خیر بزرگی در خود داشتند. و داستان موسی و خضر بدون هدف در قرآن نیامده، بلکه از باب تدبیر و اقرار به قصور نفس بشری و قضاوت عجلوانه آن آمده است.

مسئله عجیب در قضیه شر این است که: اگر در جهان شری نبود، از محل تولدت بیرون نمی‌آمدی!

و دیگر نه تمدنی بود و نه شهر و کارخانه و خانه‌ای؛ و مردم نیازی به کار نداشتند و به مقاومت در برابر بیماری‌ها یا حل مشکلات یا ایجاد ایده‌هایی برای آسان‌تر شدن زندگی فکر نمی‌کردند!

و هرگز انسان به جابه‌جا شدن از محل تولدش نیازی نداشت.

زیرا نه شری بود و نه رنجی و نه بلا و خستگی و مشکلی که مردم در جستجوی حل آن باشند!

دیگر چه نیازی به خستگی و شب بیداری و اندیشه و تلاش بود؟

بنابراین شر همان ضرورتی است که باید در دنیا باشد!

پس به دقت در این مهم بیندیشید!

۱- از کتاب «أسس غائبة» مهندس احمد حسن، مرکز دلایل با کمی تغییر و تصرف.

و تقوای الهی پیشه کنید، چرا که ملکف هستید.
 بسیاری از مردم دچار بلا و شر می‌شوند و در نتیجه به سوی الله باز
 می‌گردند و از جمله نیکوکاران می‌گردند؛ پس پاک منزّه است پروردگار بزرگوار
 ما و ستایش از آن اوست.
 پس همهٔ اقدار الهی دارای حکمت و خیر هستند.

و بر مسلمان لازم است که به همهٔ تقدیرهای الهی ایمان بیاورد. پیامبر ﷺ
 می‌فرماید: «وَلَوْ أَنْفَقْتَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا قَبِلَهُ اللَّهُ مِنْكَ حَتَّى تُؤْمِنَ
 بِالْقَدَرِ، وَتَعْلَمَ أَنَّ مَا أَصَابَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَكَ، وَأَنَّ مَا أَخْطَأَكَ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَكَ،
 وَلَوْ مُتَّ عَلَى غَيْرِ هَذَا لَدَخَلْتَ النَّارَ» یعنی: «اگر همانند کوه احد طلا در راه الله
 انفاق کنی، الله از تو نمی‌پذیرد تا آنکه به تقدیر ایمان بیاوری؛ و بدانی آنچه به
 تو رسیده قرار نبوده به تو نرسد و آنچه به تو نرسیده، قرار نبوده به تو برسد؛ و
 اگر بر اعتقاد و باوری جز این بمیری، قطعاً وارد دوزخ می‌شوی»^۱.

پس مسلمان باید از تقدیرهای الهی چه خیر و چه شر، راضی باشد.
 و در اصل، همهٔ تقدیرهای الهی خیر است؛ اگر چه برخی از آنها در ظاهر
 مصداق شر یا تنگنا یا آزاری ظاهری باشد، اما فرجام آن با خیری بزرگ و
 حکمت والای الهی همراه است.

۳۱- آیا دین نقشی در رخ دادن جنگ‌های دینی که مدت‌ها در زمین اتفاق افتاده، داشته است؟

پاسخ: بشریت هزاران سال با شریعت‌های توحید زندگی کرده است؛ و
 چهار هزار سال با سه شریعت ابراهیمی بزرگ زندگی کرده است؛ اما هیچگاه
 دین خطری مستقیم برای جنس بشر نداشته است؛ بلکه برای انسان‌ها

۱- صحیح سنن ابی داود (۴۶۹۹).

ارزش‌های اخلاقی والایی به ارمان آورده است که مؤمن و ملحد بر آنها اتفاق نظر دارند؛ و تمدن‌های اساسی را بنیان نهاده است؛ بلکه می‌توان ادعا کرد که هر خیری در زمین هست، از آثار آن پیامبری‌هاست. دین باعث شد تا دادگاه‌ها از هزاران قضیه و شکایت خلاص شوند؛ و بالاتر از همه‌ی اینها، دین اساس معرفتی و رفتاری و ارزشی را برای هدف از وجود انسان بر روی زمین وضع نموده است! و دولت‌هایی که شرایع توحیدی را پذیرفتند، همچنان تاکنون دارای نوعی تنوع فرهنگی هستند که وجود مخالفان را حفظ کرده و به موجب همین شرایع توحیدی، برای آنان سقفی حمایتی فراهم کرده‌اند. این درحالی است که تنها با یک قرن نزدیکی برخی از دولت‌ها به الحاد، بشریت در پرتگاه هلاکت قرار گرفته است.

با این همه اکنون ملحدان می‌آیند و با ما از خطر دین برای بشریت سخن می‌گویند! حال آنکه تاریخ بشر راه و روشی خطرناک‌تر از الحاد به خود ندیده است؛ و کشتارهای گولاگ در شوروی سابق به دست لنین ملحد و کشتار اقلیت‌های نژادی در آلمان نازی و نابود کردن یک چهارم ساکنان کامبوج توسط پول پوت ملحد و کشتن ۵۲ میلیون چینی در انقلاب بزرگ فرهنگی به دست مائوئی ملحد (Mao Zedong) و ظهور اتحادیه بی‌خدایان مبارز League (of Militant Atheists) در اروپا که به طور رسمی ۴۲ هزار مؤسسه دینی - شامل کلیساها و مساجد - را بست و ده‌ها هزار مذهبی را کشت، تنها نمونه‌هایی از نتایج الحاد و نتایج طبیعی ظهور الحاد است.^۱

بله دو جنگ جهانی اول و دوم، در حقیقت جنگ‌هایی الحادی - الحادی بود که ایده‌های الحادی درباره نژادهای بشری و تلاش در جهت پاکسازی نژادی پشت آن بود. و نتیجه آن چیزی نبود جز از بین رفتن ۵ درصد از

^۱ - https://en.wikipedia.org/wiki/League_of_Militant_Atheists.

ساکنان زمین؛ و این جنگ‌های جهانی، هم پیروزها و هم شکست‌خورده‌ها را یک سوم قرن به عقب بازگرداند. و فیلسوفان به کنایه از پایان تمدن، یک توالی سرپایی را در وسط پاریس گذاشتند. این جنگ‌های الحادی به تولید زرادخانه‌هایی از سلاح هسته‌ای انجامید که برای چند بار نابودسازی همهٔ بشر کافی است.

خوانشی ساده دربارهٔ جنگ‌های قرن بیستم، نشانگر میزان نکبتی است که الحاد به بار آورده است. الحاد این ایده را به میان آورد که از بین رفتن جنس بشر در هر جنگی در آینده، یک ایدهٔ مطرح است و این همان نتیجه‌ای است که از الحاد انتظار می‌رفت.

۳۲- چرا مسلمانان علی‌رغم دین توحیدی‌شان عقب مانده هستند در حالی که غرب بسیار پیشرفته است؟

پاسخ: این پرسش تمدن است!

چقدر پیامبران در مواجهه با این پرسش سختی کشیده و رنج دیده‌اند. و چه بسیار بودند پیروانی که به سبب همین قضیه از پیروی دست کشیدند. زیرا پرسش تمدن، اصل کفر ملتها در گذر دوران‌ها بوده است. الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ

مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا﴾ [مریم: ۷۳] «و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان تلاوت می‌شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند به افرادی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: کدام یک از [ما] دو گروه، جایگاهی بهتر و مجلسی نیکوتر دارد؟».

چون آیاتی که شامل حجت‌ها و براهینِ درستی دین است بر آنها خوانده شود، کافران به پیشرفته‌تر بودن امت‌های کافر استدلال می‌کنند ﴿...أَيُّ

الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا» «کدام یک از [ما] دو گروه، جایگاهی بهتر و مجلسی نیکوتر دارد؟»

ابراهیم سکران حفظه الله - نویسنده و پژوهشگر - می‌گوید: «و این یک قانون تاریخی تکراری و سنتی در جهان است که شگفتی تأمل در آرشیو کهن آن پایان نمی‌پذیرد. مبغلان دین خداوند از آغاز نبوت‌ها تا همین لحظه فعالیت اسلامی معاصر، همواره در برابر «قدرت‌های مادی» قرار گرفته‌اند که از آنان برتر بوده‌اند و مردم را از پیروی وحی که با آنان بود، باز داشته‌اند.

نگاهی به تجربه پیامبران بیندازید؛ خواهی دید که تقریباً همه آنها نمونه‌های ناطقی از نبرد بین دعوتگران به «وحی الهی» و فتنه «قدرت مادی» هستند؛ و خواهی دید که به فتنه افتادن مردم در برابر قدرت مادی، عقل‌شان را تسخیر می‌کند و از گوش سپردن و تسلیم شدن در برابر وحی باز می‌دارد. و فعالان عرصه دین را خواهی دید که از شگفت‌زدگی مردم و فتنه آنان در برابر مظاهر مادی در رنج هستند.

اولین رسول، نوح علیه السلام بود که قومش با نگاهی ماده‌گرایانه و صریح به او گفتند:

﴿...وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يُكْفِّرُوا...﴾ [هود: ۲۷] «جز فرومایگان ما - آن هم ندانسته و] سنجدیده - [کسی دیگر را] نمی‌بینیم که از تو پیروی کرده باشد».

و پیامبر الله، موسی پا به عرصه نگذاشت مگر آنکه همان سریال استبداد قدرت مدنی و غرور آن در برابر وحی تکرار شد.

﴿وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ...﴾ [یونس: ۸۸] «موسی گفت: پروردگارا، بی‌گمان، تو به فرعون و اطرافیانش زینت و اموالی [فراوان] در زندگی دنیا داده‌ای؛ پروردگارا، تا

[به وسیله آن، مردم را] از راهت گمراه کنند».

و این وضعیت دربارهٔ پیامبر ما محمد ﷺ نیز امر جدیدی نبود، زیرا منکران نبوتش و وحی همراه او هم برای رویگردانی‌شان به ضعف مادی او چنگ می‌زدند:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱] «و

گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از دو شهر [مکه و طائف] نازل نشده است؟».

پایان سخن ابراهیم السکران.

بشر در طول دوران‌هایی مختلف و در طول تاریخ پیامبران با بلایی بزرگ‌تر از فریفته شدن به قدرت مادی کافران مواجه نشده است.

در حالی که اساساً ارتباطی بین پیشرفت مادی و حق وجود ندارد.

زیرا پیشرفت یا پسرفت مادی ارتباطی به این ندارد که حق با چه کسی و باطل با چه کسی است.

بنابراین فاضل و صالح بودن شخص، الزاماً به معنای پیشرفته‌تر و متمدن‌تر بودن او نیست.

ممکن است کسی به تعالیم اسلام ملتزم است، اما فقیر و ساده باشد و برعکس.

چه بسیار بوده‌اند امت‌هایی که از نظر مادی پیشرفت کردند در حالی که دورترین مردم از شرع و دین و وحی الهی بودند.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ

مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا...﴾ [الروم: ۹] «آیا [مشرکان] در زمین گشت و گذار نکرده‌اند تا ببینند سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است؟ آنها بسیار نیرومندتر از اینان بودند و زمین را [برای کشاورزی و عمران] بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند».

پس پیشرفت مادی و ثروت، معیاری برای بر حق بودن کسی نیست.

﴿فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا

بِهٖ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ [غافر: ۸۳] «هنگامی که پیامبران‌شان با نشانه‌های روشن به سراغ‌شان آمدند، به دانش و کاردانی خود سرمست [و از توحید، رویگردان] شدند و همان عذابی که آن را مسخره می‌کردند، دامگیرشان شد».

بنابراین پیشرفت مادی ذاتا ممدوح نیست، و همین‌طور ذاتا مذموم نیست؛ بلکه به اندازه‌ای که توسط وحی الهی تزکیه شده باشد و به اندازه پیاده‌سازی دین در این تمدن و به قدری که از آن در راه دین استفاده شود و به قدر استفاده از آن در منفعت مردم و مصلحت آنان برای خشنودی الهی، ستوده می‌شود. و این همان پیشرفت مطلوب است.

زیرا معیار حقیقی برتری میان انسان‌ها، نه در پیشرفت مادی آنها، بلکه بر اساس برتری در تقوا و نیکوکاری است؛ و پیشرفت مادی یک ابزار است نه هدف.. وسیله‌ای برای خدمت رسانی و سود رساندن به مردم برای الله. که این یک پیشرفت مادی، مورد تایید وحی الهی و تنها پیشرفت مطلوب است.

و این همان استخلاف حقیقی در زمین است: استخلافی که بر اساس بندگی الله باشد، استخلاف تزکیه ایمانی در همه جوانب زندگی:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱] «[همان] کسانی که هرگاه در زمین به آنان قدرت [و حکومت] ببخشیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و [مردم را] به نیکی فرمان می‌دهند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند؛ و سرانجام کارها از آن الله است».

و بدانید که اگر مسلمان آنچه وظیفه دارد انجام دهد، الله متعال اسباب هر خیر و سعادت و پیشرفتی در دنیا و نجات و بالا رفتن درجاتش در آخرت را برای او مهیا می‌سازد.

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يُعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾ [النور: ٥٥] «الله به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین [مشرکان] می‌سازد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند [نیز] جانشین [کافران و ستمگران] نمود؛ و [فرموده است] دین‌شان را که برای آنان پسندیده است، حتماً برای‌شان استوار [و پیروزمند] می‌سازد و یقیناً ترس‌شان را به آرامش و امنیت تبدیل می‌کند؛ [چرا که] تنها مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند».

و هنگامی که مسلمانان دین خود را تطبیق دادند و عملاً به منصفی ظهور گذاشتند، امامان دین و دنیا شدند.

و اسلام به دست آنان تمدنی را به بشریت ارائه کرد که ۱۲۰۰ سال ادامه یافت که طولانی‌ترین تمدنی است که توانسته بدون توقف این مدت را دوام آورد. و اسلام بود که تمدن اسلامی را به وجود آورد.

و اینگونه تنها دینی است که توانسته یک تمدن به وجود آورد.

اما دیگر ادیان توسط تمدن‌های دیگر حمایت شدند.

برای مثال تمدن غربی از مسیحیت حمایت کرد و تمدن هند، آیین هندو را در آغوش گرفت و حمایت نمود.

اما تنها دینی که خودش یک تمدن به وجود آورد، اسلام بود.

هنگامی که مسلمانان می‌دانستند وظیفه‌شان در قبال دین‌شان چیست، دنیا را از نظر مادی و معنوی رهبری کردند.

و هنگامی که اسلام در سال ۱۴۵۳ میلادی به قسطنطنیه وارد شد، قرون تاریک وسطی در اروپا پایان یافت.

و این یعنی پایان دوره تاریکی - سال ۱۴۵۳ میلادی - همان سالی است که اسلام وارد اروپا شد.

و همین که اسلام به قلب اروپا وارد شد، نور علم در آن منتشر گردید. در کتابخانه کنگره آمریکا، بر سقف سالن اصلی کتابخانه، دایره‌هایی رسم شده که نشان دهنده منابع پیشرفت تمدن غرب است و اسلام تنها دینی است که در آن دوایر هفتگانه از آن نام برده شده است. اسلام تنها دینی است که از آن نام برده شده، آن هم در مجالی که مخصوص علوم طبیعی است.

ISLAM: PHYSICS

درحالی که دیگر دایره‌ها به نام کشورهاست و آنچه این سرزمین‌ها تقدیم کرده‌اند، وابسته به پیشرفت ادبی یا هنری یا لغوی است! پس اسلام علم را تقدیم بشریت کرده و در طول ۷۰۰ سال، زبان عربی به عنوان زبان بین‌المللی علوم بوده است.^۱ پس هرگاه مسلمانان دین‌داری‌شان را درست کنند، دنیای‌شان هم درست می‌شود.

۳۳- ثمرات عبادت الله سبحانه وتعالی چیست؟

پاسخ: انسان با فطرتش ذات خود را نمی‌شناسد و روحش آرام نمی‌شود و وحشت قلبی او روی آرامش نمی‌بیند مگر با عبادت الله. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۖ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] «[همان] کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌های‌شان به یاد الله آرام می‌گیرد. آگاه باشید که تنها با یاد الله دل‌ها آرام می‌گیرد».

^۱ - <https://www.telegraph.co.uk/news/science/science-news/۳۳۲۳۴۶۲/Science-Islams-forgotten-geniuses.html>

بنابراین دل با عبادت آرام می‌گیرد.

﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ﴾^{۹۷} فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ^{۹۸} وَاعْبُدْ رَبَّكَ...﴾ [الحجر: ۹۷-۹۹] «و [ای پیامبر]، یقیناً ما می‌دانیم که تو از آنچه آنان [= کافران] می‌گویند آزاده‌خاطر می‌گرددی. پس به ستایش پروردگارت تسبیح بگو و از سجده‌کنندگان باش. و تا هنگامی که مرگت فرامی‌رسد پروردگارت را عبادت کن».

پروردگارت را عبادت کن، سینه‌ات آرام می‌گیرد.

برای همین دو رکعت نماز با خشوع و تدبیر، چنان کاری با درون و روان انسان می‌کند که ساعت‌ها روان درمانی نمی‌کند.

زیرا آرامش روان انسان در عبادت است؛ و هرکس از ذکر و یاد الله دور باشد، سینه‌ای تنگ دارد؛ و همواره او را در پی دنیا می‌بینی، اما نه سیر می‌شود و نه آرام می‌گیرد.

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾ [طه: ۱۲۴] «و کسی که از یاد من رویگردان شود، یقیناً زندگی سختی خواهد داشت».

و هر چه دایره‌ی روزی و معیشت انسان وسیع باشد، اما بدون ایمان در تنگنای درونی زندگی می‌کند؛ و در مسابقه‌ای سخت با مجهول به سر می‌برد که هرگز به پایان نمی‌رسد؛ لذا همواره او را نگران می‌یابید.

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ هَمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ غِنَاهُ فِي قَلْبِهِ وَجَمَعَ لَهُ شَمْلَهُ، وَأَتَتْهُ الدُّنْيَا وَهِيَ رَاغِمَةٌ، وَمَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا هَمَّهُ جَعَلَ اللَّهُ فَقْرَهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَفَرَّقَ عَلَيْهِ شَمْلَهُ، وَلَمْ يَأْتِهِ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قُدِّرَ لَهُ»^۱: یعنی: «هرکس نگرانی و دغدغه‌ی او آخرت باشد، الله متعال غنا و بی‌نیازی را در قلب او قرار می‌دهد و

کار و بار او را سامان می‌بخشد و دنیا درحالی به سراغ او می‌آید که تلاش زیادی برای آن نکرده است؛ و هرکس نگرانی و دغدغه‌ی او متوجه دنیا باشد، الله متعال فقر و تنگدستی را در بین چشمانش قرار می‌دهد و کار و بار او را پراکنده نموده و دنیا به سراغ او نمی‌آید مگر به اندازه‌ای که برای او مقدر شده است».

پس عبادت، مسلمان را از ذلیل شدن برای دنیا می‌رهاند و او را آزاد می‌گرداند. از این رو، مسلمانی که عبادت الله را به درستی انجام می‌دهد، همان انسانی است که معنای زندگی و ارزش دنیا را دانسته است؛ و به هدف از وجود خود در این دنیا پی برده است؛ و دانسته که به این دنیا آمده تا امتحان شود و پروردگارش را چنانکه شایسته اوست عبادت کند، نه آنکه در نگرانی بی‌سودی زندگی بگذراند. پروردگار ما سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...﴾ [الملك: ۲]

«[همان] ذاتی که مرگ و زندگی را آفرید، تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکارتر است».

۳۴- مظاهر تسلیم شدن در برابر الله تعالی چیست؟ یا به بیان دیگر: چگونه می‌دانستید که کاملاً در برابر الله تسلیم هستید؟

پاسخ: نشانه‌های تسلیم بودن در برابر الله تعالی چهار چیز است:

۱- بندگی الله در هر امر کوچک و بزرگی در زندگی؛ الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶۲﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ

وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۶۳﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۲-۱۶۳] «بگو: بی‌تردید، نمازم و قربانی‌های من و زندگی و مرگم همه برای الله - پروردگار جهانیان - است. [همان ذاتی که] شریکی ندارد؛ و به این [عبادت الله به یگانگی و خالصانه] دستور یافته‌ام

و من نخستین مسلمان [از این قوم] هستم».

«نمازم و قربانی‌های من و زندگی و مرگم همه برای الله - پروردگار جهانیان - است»: یعنی هر کاری که می‌کنم برای الله است، برای الله نماز می‌گزارم، برای الله از پدر و مادرم اطاعت می‌کنم، درس می‌خوانم و آموزش می‌بینم تا برای الله به مردم سود برسانم؛ و می‌خواهم تا قوی شوم و فردا بتوانم آنچه الله مرا به آن امر نموده، انجام دهم.

این بندگی الله در همه کارهاست؛ و این از مهمترین مظاهر و نشانه‌های تسلیم بودن در برابر الله متعال است.

۲- نشانه دوم تسلیم بودن کامل در برابر الله این است که: از هرچه شما را به آن امر نموده پیروی کنید و از هرچه شما را از آن باز داشته، دوری کنید. پروردگار ما سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ﴾ [الأنفال:

۲۰] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله و رسولش اطاعت کنید و از [احکام و فرمان‌های] او روی نگردانید؛ در حالی که [آیات قرآن و سخنان پیامبر را] می‌شنوید».

و الله عزوجل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً...﴾ [البقرة: ۲۰۸] «ای کسانی که

ایمان آورده‌اید، تماما به اسلام [و اطاعت الله] درآیید».

«فِي السِّلْمِ»: یعنی در اسلام.

«ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»: یعنی به هرچه الله به آن امر کرده پایبندی کنید و

از هرچه از آن نهی کرده، دوری گزینید.

الله مرا به کاری امر کرده تا انجامش دهم .. مرا از چیزی نهی کرده که

انجامش ندهم؛ این همان تسلیم شدن کامل و فرمانبرداری از الله متعال است.

۳- نشانه سوم تسلیم شدن به الله این است که: به داوری و قضاوت شرع

الله تسلیم باشیم؛ چنانکه به شریعت او راضی باشیم و آن را بپذیریم. همه تشریعات الهی را بپذیریم و به عنوان مثال مجازات‌هایی را که خداوند تشریع نموده، انکار نکنیم؛ بلکه باید به شرع الهی راضی شویم. چراکه الله متعال می‌داند چه چیزی برای بندگانش بهتر است؛ و می‌داند که این مجازات‌ها عامل پاک شدن جامعه است:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [المک: ۱۴] «آیا کسی که [همه موجودات را] آفریده است، [حالِ بندگان را] نمی‌داند؟ درحالی‌که او باریک‌بین و آگاه است».

و الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿...وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰] «و برای اهل یقین، حکم [و داوری] چه کسی بهتر از الله است؟».

پس الله است که می‌داند چه چیزی برای دنیا و آخرت مردم بهتر است. و تطبیق شریعت الهی، مردم را پاک می‌سازد و باعث می‌شود در امن و امان زندگی کنند.

مردی که ادعا می‌کرد به الله و به آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده، ایمان دارد، نزد کعب بن اشرف یهودی رفت تا در قضیه‌ای از قضایا برای او حکم صادر نموده و داوری کند، به جای آنکه نزد رسول الله ﷺ برود، چون می‌ترسید پیامبر حکمی دهد که آن را نپسندد؛ پس نزد آن یهودی رفت به امید آنکه داوری او مورد پسندش باشد که این آیه نازل شد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰] «ای پیامبر، آیا ندیدی افرادی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و [به] آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند،

و[الی] می‌خواهند برای داوری [به جای شریعت الهی] نزد طاغوت بروند؟ [و حُکم باطل را به جای حُکم الله بپذیرند] با آنکه به آنان دستور داده شده است که به طاغوت کفر ورزند؛ و[الی] شیطان می‌خواهد آنان را در گمراهی دور و درازی قرار دهد».

پس اگر مسلمان هستید و تسلیم و فرمانبردار الله، باید به شرع او پایبند باشید؛ و در برابر حکم الله تسلیم شوید، حتی اگر حکم الهی بر خلاف هوای نفس و دلخواهتان باشد؛ نه آنکه شرع الله را ترک و رها کنید و نزد یهودی بروید تا در مساله‌ی شما حکمی صادر کند که دوست دارید و می‌پسندید و انتظارش را دارید.

و الله عزوجل در آیات بعدی می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ [النساء: ۶۴] «و هیچ پیامبری را

نفرستادیم مگر به این هدف که به فرمان الله [مردم از وی] اطاعت کنند».

بنابراین الله پیامبران را نفرستاده که آنان را رها نموده و به شرع و قانون دیگران عمل کنیم.

سپس الله عزوجل در این واقعه و وقایع شبیه آن را با آیه‌ای بسیار مهم به پایان می‌رساند که ضرورت سر فرو آوردن در برابر داوری شرع را بیان می‌کند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵] «نه؛ سوگند به پروردگارت [ای

محمد] که آنان ایمان نمی‌آورند مگر اینکه در اختلافاتشان تو را داور قرار دهند و از داوری تو در دل خویش احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم [حکم تو] باشند».

ناگزیر و قطعاً باید در برابر شرع الله تسلیم بود، زیرا تسلیم در برابر شرع

الله، به معنای گردن نهادن به اسلام و فرمانبرداری از آن است!

۴- اما نشانه چهارم تسلیم بودن در برابر الله تعالی، تسلیم بودن در برابر تقدیرهای الهی است؛ زیرا هر آنچه الله سبحانه و تعالی مقدر نموده، بنابر حکمت اوست؛ در نتیجه مسلمان در همه مقدراتش، تسلیم الله می‌شود، چه خیر باشد و چه شر.

اگر به مسلمان خوشی رسید، شکر می‌کند و اگر ناخوشی رسید، صبر می‌کند. اگر الله به شما غذا یا روزی نیکی یا خانه زیبایی یا موفقیت در تحصیل یا سلامتی بدن یا خانواده مهربانی عطا نمود، الله را شکر می‌گویید.

و اگر مسلمان دچار زبانی مانند بیماری یا فقر یا ترس یا بلا یا نگرانی شد، بر این ناخوشی صبر می‌کند و به الله استعانت می‌جوید؛ و این حال مسمانی است که در برابر پروردگار خود تسلیم و فرمانبردار است.

زیرا همه چیز به تقدیر الله عزوجل رخ می‌دهد: سلامتی و بیماری و ثروت و فقر .. همه چیز به تقدیر و حکمت اوست؛ و بر مسلمان لازم است که به تقدیرهای الهی راضی باشد، زیرا الله است که همه اینها را مقدر نموده است. پروردگار ما سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] «بی‌تردید، ما هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم».

و الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا...﴾ [التوبة: ۵۱] «بگو: هرگز [مصیبتی] به ما نمی‌رسد، جز آنچه الله برای ما مقرر کرده است».

جز آنچه الله برای ما مقدر ساخته، چیزی به ما نمی‌رسد. و پروردگار متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ [آل عمران: ۱۴۵] «و هیچ کسی جز

به فرمان الله نمی‌میرد».

اجل‌ها را الله مقدر ساخته است.

هر آنچه در این جهان رخ می‌دهد و هر ذره‌ای که در این هستی حرکت می‌کند و هر حادثه‌ای که روی می‌دهد، بر اساس علم و مشیئت الهی و با تقدیر و حکمت و قدرت الله اتفاق می‌افتد.

پروردگار ما سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَحَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲] «و همه چیز را آفریده است و

اندازه هر چیز را - چنان که مناسبش می‌باشد - تدبیر نموده است».

پس او سبحانه و تعالی همه چیز را آفریده و هر چیز را مقدر ساخته است؛ و هر چه بخواهد می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود.

و از من به عنوان یک مسلمان خواسته شده که در برابر همه تقدیرهای الله عزوجل تسلیم باشم.

و اینگونه انسان در برابر الله تسلیم خواهد بود (و مسلمان می‌باشد).

در پایان! چگونه می‌توانم اسلام آورم؟

اسلام دین الله برای همه انسان‌هاست. الله تعالی می‌فرماید:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾ [آل عمران: ۱۹] «در حقیقت، دین [پسندیده]

نزد الله همان اسلام است».

اسلام همان دینی است که الله دینی جز آن را نمی‌پذیرد.

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [آل

عمران: ۸۵] «هرکس دینی غیر از اسلام برگزیند، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است».

بنابراین بر همه انسان واجب است که اسلام بیاورند.

زیرا در اسلام، نجات از آتش دوزخ و به دست آوردن رضایت الله و بهشت است.
و وارد شدن به اسلام از بزرگترین نعمت‌ها و بلکه بزرگ‌ترین و مهم‌ترین
چیز در وجود شماست.

و اسلام در حقیقت یعنی بازگشت به فطرت و عقل.
و وارد شدن به اسلام امری آسان است و نیازمند هیچ مراسم و امور رسمی
نیست، تنها همین لازم است که انسان شهادتین را به زبان آورد؛ و بگوید:
أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله.
و اینگونه او مسلمان شده است.

سپس به عمل نمودن به اسلام مشغول می‌شود.
و توصیه می‌کنم که هرکس بر اساس زبانش، سایت اسلام هاوس را دنبال
کند تا اینکه شخص تازه مسلمان بداند چگونه اسلام را عملی کند.

آدرس سایت <https://islamhouse.com/ar>

فهرست مطالب

- مقدمه ۲
- ۱- الحاد به چه معناست؟ ۷
- ۲- ایرادی که از الحاد می‌گیرید چیست؟ ۷
- ۳- دلیل وجود خالق چیست؟ ۹
- ۴- دلیل ایجاد به چه معناست؟ ۹
- ۵- دلیل عنایت و اِتقان به چه معناست؟ ۱۰
- ۶- اما چرا انسان و دیگر موجودات زنده، از موجودات ابتدایی بسیار ساده به وجود نیامده باشند؟ ۱۳
- ۷- چه مثال‌هایی می‌توانید برای دلیل عنایت و اِتقان بیاورید؟ ۱۵
- ۸- برخی ملحدان از دلیل عنایت انتقاد نموده و می‌گویند: در جهان چیزهایی هم هست که ایده آل نیست، مانند: بیماری‌ها و زلزله‌ها؟ ۲۱
- ۹- چه مانعی هست که یک سبب مادی جهان را به وجود آورده باشد؟ مثلاً: تمدنی دیگر یا چیز دیگری؟ چرا حتماً باید یک خدای ازلی باشد؟ ۲۳
- ۱۰- ما قوانین حاکم بر هستی را می‌شناسیم و سبب زلزله‌ها را به خوبی می‌دانیم، پس چرا وقتی قوانین را می‌دانیم، نیازمند خالق هستیم؟ ۲۴
- ۱۱- چه مانعی وجود دارد که مصدر جهان تصادف باشد؟ ۲۵
- ۱۲- چگونه به ملحدی پاسخ دهیم که می‌گوید: جهان ازلی است؟ ۲۶
- ۱۳- چرا قانون سببیت را دربارهٔ خالق به کار نمی‌بریم؟ یا به عبارت دیگر: خالق را چه کسی خلق کرده است؟ ۲۷
- ۱۴- جهان بسیار بزرگ است؛ چگونه ما با این حجم بسیار کم، مرکز این جهان

- بسیار بزرگ هستیم؟..... ۲۸
- ۱۵- برخی از ملحدان می‌گویند: سیاره‌های بسیاری وجود دارند در نتیجه و بر اساس نظریهٔ احتمالات، طبیعی است که سیاره‌ای با قابلیت حیات وجود داشته باشد... آیا این استدلال درست است؟..... ۳۰
- ۱۶- چرا بیش از یک خالق ازلی وجود نداشته باشد؟..... ۳۳
- ۱۷- چرا دین؟..... ۳۴
- ۱۸- از کجا معلوم که این اخلاق نتیجهٔ فعل و انفعالات مغزی یا جامعه نباشد؟.. ۳۷
- ۱۹- بیش از هزار خدا در تمدن‌های روی زمین موجود است؛ چرا باید به طور مشخص به الله ایمان بیاوریم؟..... ۳۹
- ۲۰- اگر انسان کاری را انجام دهد که به آن نیازی ندارد، این کارش عبث و بیهوده است! الله نیز به ما نیازی ندارد، پس چرا ما را آفریده است؟..... ۴۰
- ۲۱- چگونه الله را بشناسیم؟..... ۴۴
- ۲۲- ادیان زیادی وجود دارد؛ چرا فقط اسلام؟..... ۴۸
- ۲۳- اسلام چیست؟..... ۴۹
- ۲۴- آیا در اسلام پاسخ پرسش‌هایی که عقل‌ها را حیران و سرگشته نموده، وجود دارد: اینکه از کجا آمده‌ایم؟ برای چه در این جهان هستیم؟ و به کجا می‌رویم؟..... ۵۰
- ۲۵- چگونه دانستید که محمد ﷺ فرستاده‌ای از سوی الله است؟..... ۵۱
- ۲۶- چگونه بدانم که از من خواسته شده تا به الله ایمان بیاورم؟..... ۶۱
- ۲۷- آیا ایمان به الله همراه با کفر به پیامبران کافی است؟..... ۶۳
- ۲۸- آیا به کافر اجر و پاداشی از جانب الله به خاطر کارهای نیکش می‌رسد؟..... ۶۵
- ۲۹- اگر اسلام دین حق است، این شبهات از کجا می‌آید؟..... ۶۶

- ۳۰- چرا الله شر را آفرید؟ یا به عبارت دیگر: پاسخ مسلمان به «مسأله‌ی شر» چیست؟ ۶۹
- ۳۱- آیا دین نقشی در رخ دادن جنگ‌های دینی که مدت‌ها در زمین اتفاق افتاده، داشته است؟ ۷۲
- ۳۲- چرا مسلمانان علی رغم دین توحیدی‌شان عقب مانده هستند درحالی‌که غرب بسیار پیشرفته است؟ ۷۴
- ۳۳- ثمرات عبادت الله سبحانه و تعالی چیست؟ ۷۹
- ۳۴- مظاهر تسلیم شدن در برابر الله تعالی چیست؟ یا به بیان دیگر: چگونه می‌دانستید که کاملاً در برابر الله تسلیم هستید؟ ۸۱
- در پایان! چگونه می‌توانم اسلام آورم؟ ۸۶



